

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جہاد تا شہادت

شہدای جہاد کر سازمان جہاد کشاورزی استان سیستان و بلوچستان



اداره امور ایثارگران

سرشناسه	:	اداره امور ایثارگران سازمان جهاد کشاورزی استان سیستان و بلوچستان
عنوان و نام پدیدآور	:	جهاد تا شهادت (شهدای جهادگر جهاد سازندگی سازمان استان سیستان و بلوچستان)
مشخصات نشر	:	تهران: وزارت جهاد کشاورزی، اداره کل امور ایثارگران، ۱۳۹۵.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۹۶۳۹۰-۵-۲
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا



جهاد تا شهادت

شهدای جهادگر سازمان جهاد کشاورزی استان سیستان و بلوچستان

به سفارش: اداره امور ایثارگران سازمان جهاد کشاورزی استان سیستان و بلوچستان

انتشارات: اداره کل امور ایثارگران

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵

شمارگان: ۲۰۰۰

چاپ و لیتوگرافی: صادق

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۳۹۰-۵-۲

تهران، میدان فاطمی، ساختمان شهید خیابانیان، اداره کل امور ایثارگران

واحد انتشارات

۰۲۱۸۱۳۶۳۰۵۷

نقش جهاد سازندگی در دوران دفاع مقدس و ترویج فرهنگ ایثار و شهادت

بسم الله الرحمن الرحيم
الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ
دَرَجَةٍ عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (توبه آیه ۲۰)

با صدور فرمان حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر تشکیل نهاد جهاد سازندگی و تاکید معظم له بر اینکه «به خودسازی مشغول شوید، جهادسازندگی را از خودتان شروع کنید، تا خودتان را بسازید نمی‌توانید دیگران را بسازید و تا دیگران ساخته نشوند کشور اسلامی مان ساخته نخواهد شد» از فردای آن روز، دیگر امور محدود به درو گندم یا تعمیر خانه مخروبه فلان ناتوان، نمی‌شد. بلکه به سرعت نهادی با استعداد یک دولت، شروع به رشد و نمو کرد.

نهادی که در خود تقریباً تمام فعالیت‌ها و وظایف وزارت خانه‌ها را همراه داشت. از امور کشاورزی (مانند زراعت، باغبانی، دفع آفات، حفظ و مرمت قنات‌ها و سوخت‌رسانی به چاه‌های کشاورزی تا دامپروری و دامپزشکی) و امور عمرانی (مانند راهسازی، برق رسانی، آبرسانی تا ساخت حمام، مسجد، مدرسه، خانه بهداشت) و نیز امور درمانی و بهداشتی تا سواد آموزی و حل اختلافات روستاییان. در یک کلام هر فعالیتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به هر دلیلی در جامعه مختل یا معطل و یا بر زمین مانده بود. جهادسازندگی استان سیستان و بلوچستان نیز همانند سایر استان‌های کشور عزیزمان در قالب نهاد مقدس جهادسازندگی تشکیل و فعالیت‌های متنوعی را در امر محرومیت زدایی کشاورزی به ویژه در دفاع مقدس به عهده گرفت. همچنان که حضرت امام روحی فدا در خصوص این عزیزان فرمودند: «کم نیستند جهادگرانی که در راه بهبود زندگی مردم محروم و مستضعف ما شهید و یا معلول گردیده اند»

آری جهادگران این مرز و بوم نیز از این قاعده مستثنی نبودند و در همین مسیر جوانان رشیدی چون جهادگران فقید محمدرضا قدمی و جواد خیابانیان را تقدیم انقلاب اسلامی کردند. خورشید اسلام پس از عبور از فلق خونین هزار و چهارصد ساله شیعه، نور زرین خویش را بر کشوری به پهنای تاریخ گسترده و قافله نور به قافله سالاری پیر راه دیده و از خطرات سفر گذشته. و سفری طولانی از بدر و حنین تا کربلا و از کربلا تا خمین را پیموده؛ از راه می‌رسد و رحل اقامت استقلال را افکنده و کوله بار آزادی را می‌گشاید و دنیایی دیگر از اسلام را به عنوان جمهوری اسلامی در میان اندیشه‌های بیدار برای آزمونی دیگر می‌گسترده.

آنگاه که رعد خشم توده‌های محروم، ابرهای تیره ظلمت را در هم می‌درد و باران نفرینشان بر شوره زار ظلم، باریدن می‌گیرد و سیل طوفنده و بنیان کن انقلاب از فراز کوه‌های استقامت مردم

سرازیر می‌گردد تا خس و خاشاک و علفهای هرز را از میان بردارد، به ناگاه ظالمان بلادیده و دزدان در کمین نشسته در راه، وحشیانه به کاروان خسته و تازه فارغ شده از رنج سفر یورش برده و قصد چپاول کاروان را می‌نمایند و گمان می‌برند که در همان نخست اثری از کاروان و راهیان آن باقی نماند و به یکباره تاراج گردد.

ناگاه سروشی آسمانی برخیزد که (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ) نوشندگان جام الست را به خود خوانده و آنان نیز دست افشان و پای کوبان می‌شتابند تادر این ره سبقت از یکدیگر بگیرند تا مبدا از قافله عقب مانند و طعمه دیوسیرتان گردند و واقفند که باید زنده و جاوید مرزوق عندالله شوند و در داد و ستد بازار عشق کالای گرانبهای خویش را عرضه نموده و امید آن داشته باشند که مقبول درگاه خریدار گردد.

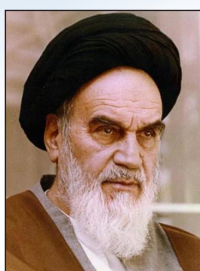
داد و ستد ادامه می‌یابد، طالبان دیار وصل یکا یک متاع خویش را ارائه و بهای آن را که همانا ورود به جنات رضوان است دریافت می‌دارند و با سربلندی به شب نشینی بهشتیان وارد می‌شوند و از خود در این دنیا حماسه ای و برخاسته از مکتب انسان ساز اسلام و دشت خونین کربلای حسینی برجای می‌گذارند.

در میان این حماسه سازان عده ای که با هجرت خویش به مناطق محروم برگی زرین بر افتخارات خویش افزودند و توانستند بهای بیشتری را در ازاء ارائه متاع خویش دریافت دارند به چشم می‌خورند و چه زیبا نورفشانی می‌نمایند.

کتاب حاضر شمائی از زندگی سراسر افتخاراین عزیزان می‌باشد که به عنوان سندی افتخارآمیز در طول هشت سال دفاع مقدس است که به روح پرفتوح سالار شهرعشق امام راحل و نیز شهدای جهاد سازندگی و خانواده‌های صبور و مقاومیشان و نیز بازماندگان سنگر سازان بی سنگر که در شهرعشق تلاشی وافر داشتند تقدیم می‌گردد. امید است مرضی حضرت ربوبیت فرا گیرد در پایان بر خود لازم میدانیم از تمام دست اندرکاران و برگزارکنندگان یادواره بویژه برادران ارجمند؛ مهندس رضا نجفی، مهندس سیدمحمد رضا سیدحسینی، غلامعلی کدئی، مجتبی محرابی، رضا اکرمیان، سرهنگ پاسدار مسعود پناهی و سروان پاسدار حسن نکویی که با جدیت و پشتکار درخور تحسین در تدوین و ویراستاری این نوشته و جمع آوری اطلاعات اولیه زحمات خالصانه و بی شائبه ای متقبل شده، خالصانه تشکر و قدردانی نمائیم.

التماس دعا
اداره امور ایثارگران

پیام حضرت امام خمینی (ره)
خطاب به ملت ایران در سالروز تاسیس جهاد سازندگی
(نقش جهاد سازندگی در جنگ)



بسم الله الرحمن الرحيم

بیست و هفتم خرداد، روز تاسیس جهاد سازندگی را به عموم ملت انقلابی و شریف ایران و به همه تلاشگران متعهد و مومن در راه تحقق آرمانهای ملت مسلمان ایران تبریک می‌گوییم. روزی که با تاسیس این ارگان عظیم، انقلاب اسلامی ما توانست به دور افتاده ترین مناطق کشور راه یابد و رسالت تاریخی و اسلامی خود را با تمام کارشکنیها به اقصی نقاط کشور برساند.

براستی فرزندان اسلام، خواهران و برادران ایثارگر، با عضویت در این نهاد انقلابی، با فداکاری بی نظیر خود در میان دشوارترین شرایط زندگی و سخت ترین مناطق جغرافیایی کشور توانستند در مدتی کوتاه، اینهمه آثار زنده و ارزنده را در تمام ابعاد برای مردم ستمدیده ایران به ارمغان آورند. کم نیستند جهادگرانی که در راه بهبود زندگی مردم محروم و مستضعف ما شهید و یا معلول گردیده اند و کم نیستند خواهران و برادرانی که در بدترین شرایط، دست به اقدامات فرهنگی و عمرانی زدند و به بدترین شکل به دست گروهکهای از خدا بی خبر و منافقان دنیا پرست شهید گردیدند. چرا که این از خدا بی خبران خوب فهمیدند که این جوانان جهادگرند که بذر انقلاب را در دل هر روستایی می‌کارند و با آبادانی مناطق محروم است که هر روستایی و شهری محروم، سربازی می‌شود پاسدار انقلاب اصیل اسلامی خویش، چرا که ایادی مزد بگیرش، خوب به این نتیجه رسیده اند، با جهاد مقدس فرزندان اسلام است که نهال انقلاب اسلامی در روستاها و شهرهای دور افتاده این آب و خاک به گل می‌نشیند و تنها به همین دلیل است که هر جهادگری را مانند رزمنده ای در میدان نبرد می‌دانند که از انقلاب و

اسلام وایران دفاع می‌نماید.

نقش جهاد سازندگی در جنگ، کمتر از نیروهای نظامی نبوده و نیست، و این اقراری است مکرر از سوی فرماندهان ارتشی و سپاهی ما که اگر جهاد نبود پیروزی با این سرعت بدست نمی‌آمد. باید اعتراف کرد که اینان بزرگترین آبرو را به انقلاب اسلامی خود داده اند و با تعهد به اسلام و ایمان به خدای تعالی در این راه بهترین نمونه والگو برای همه جوانان مسلمان و متعهد اسلامی گردیدند. امروز در گوشه و کنار کشور و در میان دور افتاده ترین روستاهای محروم و بد آب و هوا که قدم بدانجا رسانده اند و با نداشتن امکانات لازم، با هر وسیله ای که در اختیار داشته و دارند. با تمام وجود در از بین بردن کمبودها و مشکلات و بیماریها و نارساییهای مردم کوشش می‌نمایند و در بسیاری از موارد برای ایجاد وسایل رفاهی از ایثار جان خود دریغ نکردند.

من هرگاه از نزدیک با جوانان پرشور و پرتحرک جهاد سازندگی مواجه می‌شوم و یا در وسایل ارتباط جمعی آثار ارزنده فرهنگی و عمرانی آنان را شنیده و یا می‌بینم. از دل برای موفقیت و سربلندی آنان دعا می‌کنم. آفرین بر شما که اینگونه به اسلام و انقلاب اسلامی آبرو دادید. درود بر شما که برای تحقق آرمانهای ملت مسلمان و انقلابی ایران و برای پیاده کردن برنامه‌های اسلامی عاشقانه به استقبال شهادت شتافته اید. علی رغم تبلیغات واهی دشمنان، اختلاف زبان و لباس مانع تلاش فردی و جمعی شما در این راه نگردیده است و هم اکنون مشاهده می‌کنید که چگونه با لباسهای محلی و زبانهای قومی دست در دست یکدیگر در این گردهمایی مهم شرکت جسته اید.

امیدوارم همان گونه که در راه سازندگی کشور تمام نیروهای مادی و معنوی خود را به کار بسته اید، از سازندگی خود و دیگران نیز که مقدم بر همه سازندگی‌هاست، غفلت نکنید. و همان گونه که بارها یادآوری کرده ام سازندگی روح را بر سازندگی جسم مقدم دارید تا به خواست خدای متعال با نیروی ایمان، کارها به بهترین و سریعترین وجه پیش رود و هرچه زودتر با کمک خداوند و یکدیگر این کشور را به خودکفایی و آبادی کامل برسانیم.



بیانات حضرت امام خامنه ای (مدظله العالی) بیعت جهادگران جهاد سازندگی سراسر کشور



بسم الله الرحمن الرحيم

جهاد سازندگی از جمله دستگاههایی است که بیش از همه، ما را به یاد امام عزیزمان می‌اندازد. چقدر ایشان به این مجموعه ی جوانان و انقلابی و با اخلاص و کار آمد اهمیت می‌دادند و چقدر لذت می‌بردند وقتی می‌شنیدند جهاد سازندگی موفقیت‌هایی را در جبهه ی جنگ و مناطق دور افتاده ی روستایی به دست آورده است. آن

دل بزرگ، از دیدن این همه تلاش، پر از امید و شادی می‌شد. تیزبینی و روشن نگری و تشخیص آن عزیز، درست و بجا بود و می‌دانست این مجموعه که از عناصر مومن و انقلابی و جوان و فعال و کارآمد و با سواد تشکیل یافته است تا چه اندازه می‌تواند برای کشور مفید باشد.

شما که عاشق امام بودید و هستید. شما که رگ جانتان به امام وصل بود، شما که ارتباط با او را هویت اصلی جهاد به حساب می‌آوردید، باید برای تعظیم روح و شادی آن پرواز کرده به ملکوت اعلی، که بی شک ناظر و نگران کارهای ماست، از امروز تلاشتان را مضاعف کنید.

مصیبت، خیلی عظیم و فقدان و ثلمه، غیر قابل تحمل است، امواج حیاتی و دایمی که از شخصیت او متصاعد می‌شد، مثل خورشید به ذرات جان می‌داد. حیات او برای ما بسیار تعیین کننده و سرنوشت ساز بود. این گونه نیست که با انتخاب یک فرد دیگر به جای این عزیز که جایگاهی در نظام ما داشت، کار تمام شود. امام (ره) آسمانی بود و بنده و امثال بنده، خاکی هستیم فاصله ی میان این دو ناپیمودنی است.

ما در این ده سال، بخصوص سه چهار سال اخیر که بیماری ایشان نگران کننده بود، خیلی دلهره داشتیم دنیای خالی از وجود امام، تاریک است. بدون او، در خلا زندگی

می‌کنیم و جسم ما بی روح است. از تحقق چنین روزی، همیشه به خدا پناه می‌بردم. وقتی مردم دعا می‌کردند که تا انقلاب مهدی (عج) خدا او را نگهدارد، با خودم می‌گفتم: پروردگار آیا می‌شود این دعا مستجاب شود تا هیچ خلایی احساس نکنیم؟

من امروز احساس می‌کنم که چون ضایعه بزرگ، حادثه سنگین و خسارت بالاتر از حد تصور است باید تلاش خود را مضاعف کنیم. وقتی خدا چشم را از انسانی گرفت، حواس سامعه و شامه و ذایقه و لامسه و همه ی احساسهای مکمون و مکنون خود را بیش از گذشته به کار اندازیم. امروز باید بیشتر کار کنیم. بیشتر فکر کنیم و همبستگی بهتری داشته باشیم، تا بتوانیم وظایف خودمان را انجام دهیم.

انقلاب به سرچشمه‌های فیاض و جوشان استعدادهای بشری نیاز دارد. باید برای تامین این نیاز بکوشیم و این عمل به وصیت بزرگ مردی است که جای خالی او را با همه ی وجودمان لمس می‌کنیم. اگر بخواهیم انقلاب با همان سرعت و شتاب و با همان اتقان و استقامت و درست در همان خط صحیح اسلام و بدون گرایش به چپ و راست حرکت کند، باید هدفهایی که بر قله ی بلند آرزوهای ملت ما - بلکه ملتهای اسلامی می‌درخشند، همواره مقابل دیدگان ما باشد. باید تلاش خود را برای تحقق این هدفها مضاعف کنیم و از مشکلات نهراسیم.

بزرگترین خطر این نیست که ما از رفتن باز بمانیم. یا خسته شویم. بزرگترین خطر این است که چشم انداز ترسیم شده و هدفهای تعریف شده را گم کنیم و نبینیم. نگذارید غبارها و ابرها جلوی این هدفها و آرمانها را بگیرد.

من با معرفتی که بیش از همه ی مردم دنیا به ضعفها و کاستیهای خودم دارم، تصمیم گرفتم که بیشتر کار و تلاش کنم و از سرچشمه‌های حیاتی که در این راه ممکن است به کار آید. بیشتر استفاده کنم این تنها راه ماست البته یک نکته وجود دارد که در زندگی امام هم اصلی‌ترین نکته بود و آن، توجه به خدا و کمک خواستن از اوست. خصوصیات که امام (ره) داشتن، هر کدامش کافی بود یک انسان معمولی را، انسانی بزرگ معرفی کند.

اراده و قاطعیت و علم و شجاعت و صدق و صراحت و تقوا و ورع، ویژگی‌های بارز امام بودند. اگر هر کدام از اینها به تنهایی در یک انسان معمولی دمیده شود او را تبدیل به یک آدم بزرگ می‌کند.

نکته اصلی این است که اگر در مجموعه ی ذی قیمتی که شخصیت معنوی امام (ره) را تشکیل داده بود، عنصر عبودیت و اخلاص وجود نمی‌داشت، او به این موفقیتها نمی‌رسید. بنابراین کارهای انجام شده، خیلی عظیمتر از آن است که شخصیتی با همه ی آن خصوصیات منهای ارتباط با خدا بتواند آن کارها را انجام دهد.

امام که توانست این حرکت عظیم را در دنیا به وجود آورد به خاطر آن بود که با خدا ارتباط داشت و در این راه ملاحظه‌ی هیچ چیزی را نمی‌کرد. امروز که او در میان ما نیست، سیل اعتراف‌ها و تعریف‌ها سرازیر شده است و همه دنیا به اقدام عظیم او که اقیانوس انسانها را به حرکت درآورد. معترفند این کار بزرگ، تنها در سایه‌ی قاطعیت و اراده و هوش و شجاعت و تیزبینی عنصر اصلی، ارتباط با خدا و کمک خواستن از او بود که نام امام (ره) و کار او را در تاریخ جاودانه کرد. اگر ما خصلت‌های دیگر امام را نداریم. ولی می‌توانیم خصلت اخیر رداشته باشیم. شما بیشتر از من می‌توانید با خدا مرتبط باشید. چون جوانید و دل‌هاتان صاف و پاک است و آینه‌ی وجودتان، شفاف‌تر و متعالی‌تر از آینه‌ی ماست. شما جوانها، نسل انقلاب هستید و از آن روییده اید. شما کسانی هستید که ده سال از تعیین کننده ترین فصول زندگی و بهترین اوقات عمر خود را در دوران حاکمیت دین و ارزش‌های اخلاقی گذرانده‌اید. من و امثال من، همان ده سال رادر حاکمیت طاغوت گذراندیم. شما بهتر از ما هستید و برای جذب انوار الهی قابل‌ترید.

حال که این زمینه‌ی خوب در اختیارتان است. سعی کنید همان عنصری را که در وجود امام (ره) قرارداشت و ضامن آن همه توفیقات برای او بود در خوتان تقویت کنید. یعنی با خدا ارتباط داشته باشید، درمقابل او تعبد کنید و روح پرهیز از گناه و بدیها و لجن‌ها و آلودگی‌ها را در خودتان زنده تر کنید. اگر این گونه بودید همه‌ی کارها آسان خواهد شد و به هدفها خواهد رسید.

حیات و ممات این مرد بزرگ برای خدا بود ((سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا) قیامش، تبعیدش، آمدنش، زندگی پربرکتش و از دنیا رفتنش، برای خدا بود. شما نیز توسل و دعا و توجه به پروردگار را فراموش نکنید. رابطه‌ی خودتان را با او محکم کنید و با ابتکارهای بیشتر و تلاش مضاعف، کشور را بسازید. دعای حضرت ولی عصر را طلب کنید و از روح بزرگ امام عزیز کمک بگیرید. من همیشه پشتیبان جهاد سازندگی بوده‌ام و بعد از این هم بدون هیچ گونه تردید و تاملی خواهم بود. باید حرکت خود را با ابتکار همراه کنید و به دنبال راههای جدید و میان بر باشید، تا بتوانیم به پیشرفت‌های جدید مادی دست یابیم. اگر ما خودمان را به قافله‌ی توسعه‌ی جهانی رساندیم و از لحاظ توسعه و عمران و آبادی توانستیم جلو برویم. از همه‌ی دنیا بهتر خواهیم نمود. چون ما چیزی داریم که آنها ندارند و آن، توکل و ایمان و معرفت ماست. خداوند ان شاء الله به شما توفیق دهد، تا مایه و پایه و پیشقراول توسعه و حرکت اساسی در کشور باشید و در این راه همواره مشمول تأییدات و تفضلات خودش قرار گیرید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

سید علی خامنه‌ای

۱۳۶۸/۳/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم
(ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون)



پیام رئیس سازمان جهاد کشاورزی سیستان و بلوچستان
آقای مهندس نجفی به یادواره شهدا: وقتی که رهبر کبیر
عظیم الشأن و بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)
کشتی متلاطم انقلاب را به سر منزل مقصود رساند و رژیم طاغوت
را به یاری خداوند و پشتوانه ملت سرنگون نمودند.

وی که قلبی مالا مال و سرشار از محبت به محرومان و مستضعفان
جهان داشتند. پس از گذشت ۱۲۶ روز از پیروزی انقلاب فرزندان برومند خویش
رابرای تشکیل نهادی مقدس برای عمران و آبادانی مناطق محروم فراخواندند و نهال
جهادسازندگی را غرس نمودند.

جوانان برومند انقلابی سر از پا نشناخته از سراسر ایران به ندای مقتدای خویش لبیک
گفتند و برای آبادانی ایران اسلامی بویژه مناطق محروم شتافتند که حاصل تلاش‌های
ارزشمند و مخلصانه و بی ریا آنان آبادانی کویر تفتنده سیستان و بلوچستان که از
محرومیت فراوان و بی توجهی شدید کماکان رنج می‌برد، است.

امروز راههای روستایی، طرحهای آب رسانی و برق رسانی و به سازی روستاها در کنار
تولید مطلوب و آبادانی روستاها حاصل این همت هست.

و حضرت امام فرمودند: جهاد شمایل دنیای آزادی‌ست و اگر کلمه‌ای بالاتر از عشق
سراغ داشتم آن را به جهاد سازندگی هدیه می‌کردم.

در عرصه دفاع مقدس فرزندان جهادگر حضرت امام (ره) بسیار خوش
درخشیدند و فداکارای خویش را برای حفظ نوامیس و آرمانهای جمهوری اسلامی و

امام به مرحله ای رساندند که لقب پربرکت سنگرزازان بی سنگر را دریافت کردند. شهیدان، مرزبان همیشه جاوید عشق هستند و در پاسداری از دین الهی، عاشقانه ندای (فزت و رب الکعبه) سردارند و همچون مشکات نور، روشنگر صراط مستقیم حق شناسان و ره پویان کوی دوست گردیدند این عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، این خیل ابرار و صالحان و این منتظران حضرت مهدی (عج) با قیام خونین خود و با عزمی جزم مصداق: (بل احياء عند ربهم يرزقون) گردیدند و سعادت اخروی را بر ذلت دنیوی ترجیح دادند. یادواره شهدا که مظهر تجلی قدرت حق باوران و یادآور اوج عزت است، یادآوری وداع انساهای از خود گذشته با تمامی تمایلات دنیوی و یادآوری دلیر مردی و ایثارگری اقتداکنندگان به حضرت امام حسین (ع) و پویندگان صراط مستقیم است. یادواره شهدا، یادآوری مردانگی و پرواز عاشقانه مردان گمنامی است که نامداری را در بی نامی جستجو کردند و عطر پاکی، اخلاص و وحدت رادر جامعه، فرصتی برای تطهیر قلوب و دوری از روز مرگی، عافیت طلبی، و زرق و برقهای دنیوی قرار دارند و مصداق بارز (تعز من تشاء) گردیدند. یادواره شهدا تداعی کننده قیام، کلام و پیام شهدا برای تقویت خط ولایت و تداوم بخشیدن به راه کلام و خط امام (ره) و مقام معظم رهبری و افزایش بصیرت آحاد مردم در تشخیص حق از باطل است. خداحافظ ای شهدا، ای گلبرگهای خونین شلمچه، ای لبهای سوخته فکه، ای گلوهای تشنههای فرات شهادت، خداحافظ، شما رفتید و ما میم و راه ناتمام... یقین داریم با پایان جنگ تحمیلی، وظیفه دینی و الهی پویندگان راه حق خاتمه نیافته، لذا برآنیم تا با زنده نگه داشتن یاد و نام شهدای جنگ و انقلاب، انوار عزت و افتخار رابر بلندای قلههای ایران اسلامی جاودانه سازیم. والسلام علینا و علی عبادا...الصالحین

رضا نجفی
رئیس سازمان

پیام مدیر سازمان بسیج کارمندان استان سیستان و بلوچستان

یکی از وقایع مهم قرن اخیر که به عنوان برگ زرینی در تاریخ ثبت گردید و توانست تمام معادلات منطقه ای و بین المللی را بر هم بزند پیروزی شکوهمند ایران اسلامی به رهبری معمار کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) بود که از قبل از سال ۱۳۴۲ شروع و در بهمن ماه ۱۳۵۷ با ورود بت شکن تاریخ پایه‌های حکومت ۲۵۰۰ ساله پهلوی از بین رفت. با پیروزی انقلاب اسلامی موجی از شادی و نشاط سراسر ایران اسلامی و حتی آزادی خواهان سراسر دنیا که از دست حاکمان خود به ستوه آمده بودند طنین انداز شد و این باور در همگان ایجاد شد که با داشتن روحیه استکبار ستیزی و مقاومت میتوان بر طاغوت غلبه کرد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، استکبار جهانی که منافع خود را در خطر می‌دید به بهانه لغو قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر با هدف تجزیه و براندازی ایران اسلامی توطئه نمود و با همکاری حزب بعث در عراق به سرکردگی صدام جنگی تمام عیار بر علیه مردم بی دفاع ایران را طراحی نمود در این جنگ تحمیلی که ۸ سال به طول انجامید صدها هزار شهید، مجروح و آزاده و خسارات زیادی بر ملت وارد شد و علیرغم همه سختی‌ها و مشکلات ایجاد شده به لطف خداوند، جوانان این مرز و بوم با داشتن روحیه مقاومت ایثار و خود باوری، استکبار ستیزی یک وجب از خاک میهن را به دشمن واگذار نکرده اند و این به عنوان مهمترین افتخار و دستاورد جنگ برای کشور می‌باشد.

دشمن همزمان با جنگ تسلیحاتی، تجهیز و پشتیبانی از گروهک‌ها و احزاب معاند نظام مثل حزب کوموله، دمکرات، الفرقان، جند الشیطان، جیش و النصر و... بود که با هدف ایجاد رعب و وحشت از طریق ترور شخصیت‌ها بمب گذاری راه بندی سعی در برهم زدن نظم و امنیت کشور داشتند.

یکی از مناطقی که استکبار جهانی تلاش زیادی جهت ایجاد اختلاف و تفرقه و برهم

زدن نظم و امنیت هدف گذاری نموده استان پهناور سیستان و بلوچستان بود که با توجه به شرایط خاص استان دشمن با تسلیح، تجهیز گروهک‌های الحادی و تکفیری از طریق پول‌ها و دلارهای بعضی از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس تلاش دارد به این اهداف کثیف و شوم خود برسند الحمدلله که با ایجاد اتحاد، وحدت، همدلی و بصیرت و هوشیاری مردم و مسئولان استان تمامی توطئه‌های دشمن خنثی شده هرچند جهت ایجاد این وحدت و همدلی و ایجاد امنیت شهدای زیادی تقدیم انقلاب نموده ایم ولی یادمان نخواهد رفت که امروز اگر ایران اسلامی به عنوان یک جزیره امن و با ثبات در منطقه است بواسطه مجاهدت و جان فشانی بزرگ مردانی مثل شهید محمد رضا قدمی و ۵۷ سنگر ساز بی سنگر جهاد و هزاران شهید قشر کارمندی و صدها هزار شهید بنام و گمنام اقشار مختلف جامعه اسلامی می‌باشد که با نثار جان خود مایه عزت و آبرو و افتخار برای جامعه شده اند و این مجاهدان بوده‌اند که از زادگاه خود هزاران کیلومتر هجرت نموده اند و با خداوند متعال عهد و پیمان بستند که جهت عزت اسلام و خدمت رسانی به مردم، قومیت، رنگ، نژاد، زبان و فاصله معنی نداشته باشد و آن چیزی که بر ایشان ارزشمند بود رضایت الهی و قرب خدا باشد.

سازمان بسیج کارمندان استان سیستان و بلوچستان افتخار می‌کند به چنین مجاهدان بزرگ که با داشتن روحیه ناب بسیجی و فرهنگ علوی به عنوان کارمند تراز انقلاب اسلامی جهت عزت و آبادانی و خدمت به هموطنان جان خود را تقدیم انقلاب نموده اند سر تعظیم فرود می‌آوریم در مقابل تمامی خانواده‌های معظم شهدا خصوصا شهدای قشر کارمندی که به عنوان استوره‌های مقاومت و ایثار.

در پایان از زحمات و تلاشهای همه بزرگواران، اشخاص حقیقی و حقوقی، خصوصا فرمانده محترم سپاه سلمان سردار معروفی، مدیر محترم سازمان بسیج کارمندان کشور، حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، بنیاد شهید استان و مدیر کل محترم جهاد کشاورزی استان جناب آقای مهندس نجفی و همکارانشان که جهت جمع آوری این اثر ارزشمند تلاش نموده اند صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نماییم و از خداوند متعال عاقبت بخیری برای همه دست اندرکاران این اثر معنوی را خواستارم.



شہید شخص

جہاد کر حاج محمد رضا قدمی





در اولین روز بهار سال ۱۳۳۶ خدایوند فرزندی به خانواده عطا فرمود که موجی از شادی را برای آنها به ارمغان آورد. او را محمدرضا نامیدند. محمدرضا در حمایت پدری با ایمان و مادری مهربان و مومن پرورش یافت.

در زادگاهش میمند فارس به دبستان رفت و تا کلاس سوم دبستان را در آنجا تحصیل کرد. سپس به همراه خانواده عازم شیراز شد و بقیه تحصیل خود را در این شهر ادامه داد و دیپلم خود را از هنرستان فنی شیراز گرفت. پس از اخذ دیپلم، به خدمت مقدس سربازی رفت.

از خصوصیات اخلاقی این شهید بزرگوار می‌توان به اهمیتی که برای نماز اول وقت قائل بود، اشاره کرد. به معتقدات مذهبی شدیداً پایبند و با تمام وجود معتقد به اصل ولایت فقیه بود. به تلاوت کلام الله مجید عشق می‌ورزید و در هر فرصتی که بدست می‌آورد، به تلاوت کلام خدا می‌پرداخت. در انجا فروع دین درنگ نمی‌کرد و در پرداخت وجوه شرعی مانند خمس تأمل را جایز نمی‌دانست و هر روز خود را با صدقه شروع می‌کرد. لباس ساده می‌پوشید و در خرید، مسئله نیاز را رعایت می‌کرد و از تجمل‌گرایی بدور بود و معتقد به ساده زیستی بود. صلہ رحم را به جا می‌آورد، از غیبت بشدت پرهیز می‌کرد، علاقه فراوانی به بچه‌ها داشت و خیلی احترام می‌گذاشت و مانند کودکی با آنها بازی می‌کرد و در امور خانوادگی اصل مشورت را رعایت می‌کرد.

همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی، محمدرضا همگام با دیگر خدمتگزاران اسلام به خدمت در راستای اهداف انقلاب پرداخت و تا مرداد سال ۵۸ در مسجد آتشیهای شیراز که کانون فعالیت و

اجتماع بچه‌های حزب الله بود، فعالیت کرد.

شب اول ماه مبارک رمضان سال ۵۸ اعلام گردید که سیستان و بلوچستان نیاز به عده ای نیرو دارد، لذا در همان شب ثبت نام کرد و فردایش عازم این دیار گردید. سپس راهی خاش شد و به همراه عده ای دیگر با غلبه بر تمام مشکلات، جهاد را در این شهر تاسیس کرد و همانگونه که امام بزرگوار خواسته بودند، با کمترین امکانات کار را شروع نمود.

ایشان در انجام امور، بی ادعا بود و معتقد بود که کار را باید به نحو احسن انجام داد و در نتیجه در سایه اعتماد و توکل به خداوند متعال و اطاعت از امام راحل، با تمام توانش در جهت تحقق آرمانهای والای اسلام فعالیت می‌کرد. در سال ۵۹ به ساده ترین شکل ممکن یعنی با شربت و شیرینی و قرائت سوره صف، ازدواج نمود و زندگی نوینی را شروع کرد از آنجا که اکثر اوقات خود را در خدمت به مناطق محروم این منطقه می‌گذراند، در جواب همسرش که می‌گفت ما هم در زندگی حقی داریم می‌گفت، اگر من و امثال من به خدمت در مناطق محروم نپردازیم پس چه کسی به این مردم محروم خدمت کند. بجایش خداوند به شما هم اجر می‌دهد. از ویژگی‌های شخصیتی ایشان به روایت از دوستان ایشان اشاره می‌گردد:

شهید حاج رضا قدمی از جهادگرانی بود که تمام زندگی اش را وقف محرومیت زدایی و عمران و آبادانی منطقه خصوصاً روستاهای دور افتاده و محروم از هرگونه امکانات کرده بود. هرگاه خدمتی به روستائیان ارائه می‌کرد، لبخند شادی بر لبان روستائیان می‌دید شور و شفع خاصی تمام وجودش را فرا می‌گرفت. نمازش را اول وقت می‌خواند و در مأموریت‌ها علیرغم اینکه روستائیان او را بر سر سفره شان دعوت می‌کردند، به دلیل اینکه برایشان ایجاد زحمت نکند دعوت آنان را نمی‌پذیرفت و به یک تکه نان خشک اکتفا می‌نمود، و از امکانات اداره و دولت هیچ استفاده شخصی نمی‌کرد. تا آن جا که بعد از شهادت وی مشخص شد که در قبوض تلفن موجود تلفن‌های شخصی را از اداری تفکیک و هزینه تلفن‌های شخصی را از جیب خودش پرداخت نموده است. شهید قدمی انسانی متدین، با اخلاص، مهربان و بسیار جدی در کار و سراپا دلسوز برای خدمت به مردم روستاهای محروم خاش بودند.

به روایت از رضا نجفی یکی از همکاران شهید: ایشان چهره‌ای نورانی و متبسم و ظاهری آراسته و زندگی بسیار ساده و قانع داشتند. نقل میشد که صبح‌ها بچه‌ها با تلاوت قرآن ایشان از خواب بیدار می‌شدند. به نماز جماعت اهتمام ویژه داشتند. هر روز نماز مغرب و عشاء از محله رئیس آباد به مسجد المهدی (عج) در بازار میرفتند و بعضاً توفیق داشتیم که همراهشان باشیم.

ایشان در عصر روز ۲۳ اسفند ماه سال ۶۹ که فردای آن روز قرار بود انتخابات مجلس خبرگان رهبری برگزار گردد و ایشان عضو هیات نظارت شهرستان خاش بود و مشغول تدارکات برنامه‌ها و کارهای برگزاری انتخابات بود که در کمال ناباوری جلوی درب منزل شخصی و در جلوی دیدگان همسر و فرزندانش پیکرش به دست اشرار از خدا بی خبر غرقه در خون شد و روحش به آسمان پرکشید و در روز ۲۶ اسفند ماه در زادگاهش در مزار شهداء شیراز به خاک سپرده شد. او علاوه بر خدمت در مناطق محروم در جبهه حق علیه باطل حضور داشتند. اوج شهادت مظلومانه قدمی این بود که در جلوی زن و سه فرزند خردسال خویش شهید شد و آنچه خیلی مرا متأثر کرد این بود که با توجه به هوای سرد زمستان شهرستان خاش صبح روز ۶۹/۱۲/۲۴ که برای برگزاری انتخابات ساعت ۵ صبح از منزل بیرون شدم مشاهده کردم که دختر سه ساله شهید قدمی با پای برهنه در محل قتلگاه پدر که با آب شسته شده بود و یخ بندان بود می‌چرخید و این واقعه بسیار دلخراش بود. امیدوارم خداوند بر پیمانی که با خون شهید قدمی بستیم برای ادامه راهش که خدمت صادقانه به مردم عزیز می‌باشد توفیق داشته باشیم و شفاعت ایشان مارا مشمول شود.

روحش شاد



شهید ولی الله نیکبخت در سال ۱۳۳۰ در روستای قهنویه از توابع اصفهان دیده به جهان گشود. بعد از تولد ولی الله، به دلیل فقر و مشکلات موجود، خانواده نیکبخت به اصفهان مهاجرت می‌نمایند و ولی الله نیز به همراه خانواده در اصفهان سکنی می‌گزیند.

ولی الله دوران تحصیلات خود را تا مقطع دیپلم در همین شهر می‌گذراند و پس از اخذ دیپلم و قبولی در کنکور سراسری، برای ادامه تحصیل در رشته مهندسی برق عازم دانشگاه شیراز می‌شود. ولی الله به دلیل هوش فراوان و علاقه زیادی که به تحصیل داشت در همین دانشگاه موفق به اخذ درجه فوق لیسانس در رشته برق می‌گردد. به دلیل نیاز خانواده، ولی الله در کنار تحصیل به کار نیز می‌پرداخت و همین مسئله در کنار محرومیت‌هایی که او در طول زندگی متحمل شده بود باعث گردید تا با محرومیت‌ها آشنا شده و زندگی آینده خود را وقف زدودن این محرومیت‌ها از چهره ایران اسلامی کند.

از خصوصیات شهید نیکبخت رشد و پویایی فکری او بود. در دوره دبیرستان، هنگامیکه سایه شوم اختناق ستم شاهی همه جا گسترده بود، ولی الله سعی در ارتقاء بینش سیاسی و ایدئولوژیک خود داشت و در این زمینه‌ها مطالعات گسترده‌ای را به عمل می‌آورد. او معتقد بود که باید حاصل این مطالعات را در اختیار محرومین قرار داد و از این طریق آنها را با ایدئولوژی و جهان‌بینی اسلام آشنا ساخت. در همین جهت، با تشکیل کلاسهای عقیدتی و سیاسی نتیجه مطالعات را در اختیار علاقمندان قرار می‌داد.

در زمان تحصیل در دانشگاه، ولی الله علاوه بر زمینه‌های علمی، به صورت عملی نیز به مبارزه با رژیم ستم شاهی می‌پردازد. در این زمان او از تخصص خود برای ساختن بمب‌های ساعتی، الکترونیکی و تله ای استفاده کرده و ضربات سنگینی را بر پیکر رژیم شاه وارد می‌نمود.

در کنار این امور، شهید نیکبخت برای امرار معاش به تدریس در دبیرستانها و آموزشگاه فنی الکترونیک شیراز می‌پرداخت و در حین تدریس، سعی در ارشاد و راهنمایی شاگردانش داشت.

بعد از مدتی ولی الله با این اعتقاد که باید به یاری محرومان شتافت و از رنج آنها کاست، برای انجام خدمت نظام وظیفه عازم سیستان و بلوچستان می‌شود. بعد از اتمام خدمت نیز در همین استان باقی مانده و به سمت استادی دانشگاه برگزیده می‌شود. شهید نیکبخت در سال ۱۳۵۳ ازدواج می‌نماید و زندگی جدید را آغاز می‌کند.

از مهمترین اقدامات شهید نیکبخت می‌توان به ایجاد جامعه اسلامی دانشگاه، ایجاد صندوق تعاونی کارکنان دانشگاه، تاسیس کمیته انقلاب اسلامی، شناسایی و دستگیری چند تن از مزدوران رژیم طاغوت و عناصر متواری ساواک، حفظ امنیت منطقه زاهدان، بنیانگذار سپاه پاسداران و بنیاد مستضعفین در زاهدان، شناسایی و خنثی کردن چند توطئه ضدانقلابی در استان سیستان و بلوچستان و تشکیل جهاد سازندگی اشاره نمود.

فعالیت‌های شهید نیکبخت موجب به خطر افتادن منافع ضدانقلاب گردید و به همین دلیل بارها از طرف عوامل ضد انقلاب تهدید شد اما هر بار در مقابل تهدید آنها می‌گفت: من از همه چیزم گذشته‌ام و مشتاق شهادت در راه خدا هستم. قطره ای از اقیانوس بیکران هستی‌ام و با تمام وجودم در به انجام رساندن رسالتم خواهم کوشید.

پس از صدور فرمان حضرت امام (ره) مبنی بر تشکیل جهاد سازندگی، شهید نیکبخت ستاد جهاد سازندگی را تشکیل داده و افراد مخلص و داوطلب استان را جذب نموده و برای آبادسازی روستاها به مناطق محروم استان اعزام می‌نماید و به این شکل بذر انقلاب را در دل مردم منطقه می‌کارد. شهید نیکبخت درباره انگیزه خود این سخن حضرت علی (ع) را تکرار می‌کرد که: خداوند از انسانهای آگاه و علمای معتمد پیمان گرفته است که به سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان ساکت ننشینند.

تنها آرزوی شهید نیکبخت آن بود که در راه به ثمر رساندن آرمانهای والای انقلاب اسلامی به شهادت برسد و همین گونه نیز شد. در شانزدهم مرداد ماه سال ۱۳۵۸ طوفانی عظیم در بلوچستان در گرفت، تفتان آتشفشان کرد و انفجاری عظیم سیستان و بلوچستان را تا عمق جان لرزه درآورد. مسلسل‌های آمریکایی قلب پاکترین فرزندان این امت مسلمان را هدف گرفت و دستهای

ناپاک عوامل مزدور و جنایتکار بیگانه ماشه راچکاند و ناگاه خون پاک اولین شهیدان سازندگی ایران حاشیه جاده خاکی ایرندگان را گلگون ساخت و بدین سان مهندس ولی الله نیکبخت و یار صدیقش امام بخش ریگی رسالت خدائی را در تداوم بخشیدن به انقلاب اسلامی ایران در مرزهای این آب و خاک ایفا نمودند و جهادی را که به فرمان امامشان علیه ویرانی و خرابی در تمامی زمینه‌ها آغاز کرده بودند با شهادت خویش به پایان رساندند که در اینجا به سخنی از شهید اشاره می‌نماییم.

من قطره‌ای از اقیانوس بیکران هستی‌ام و با تمام وجودم در به انجام رساندن رسالتم سعی خواهم کرد و در این راه مشتاق شهادت هستم.

روحش شاد



شہید ریگی در جالق سراوان دیده به جهان گشود و تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در سراوان و خاش گذراند و پس از اخذ مدرک دیپلم در سراوان، فوق دیپلم خود را در رشته زبان انگلیسی از دانشسرای زاهدان اخذ نمود.

در دوره تحصیل هرچند که با مسائل عدیده مادی دست و پنجه نرم می‌کند اما به دلیل اراده پولادین و امیدآو به عنایات خداوند بزرگ نه تنها محرومیتها در او اثر منفی نگذاشت، بلکه او رادر ادامه تحصیل مستحکم‌تر ساخت. او همچون نهالی بود که در بیابان روئیده و زندگی را با سختیها عجین و اکنون به درختی تناور تبدیل شده بود که هیچ مانعی نمی‌توانست در استواری و پایمردی او خللی وارد نماید.

از سوئی دیگر، این محرومیتها اورا بیشتر متوجه ظلمها و بی عدالتیهای موجود در جامعه آن روز می‌کرد. دورانی که انقلاب سفیدشاه روزگار مردم را سیاه کرده بود و چادر تاراج، روی دکلهای نفت بر پا بود. همین عامل باعث شد تادر راه مبارزه با رژیم ستم شاهی از هیچ کوششی دریغ نورزد. این جمله زیبا در میان یاداشتهای باقی مانده از امام بخش جلب نظر می‌کند که: تا وقتی فقر و بی عدالتی در جامعه حاکم باشد به پای سفره‌های رنگین را هرگز پاسخ آری نخواهم داد.

شہید ریگی بعد از اتمام تحصیلاتش مدتی عضو سپاهی دانش شده و به مشهد مقدس منتقل می‌شود. در این دوران دو ویژگی اصلی او جلب توجه می‌کند. از یک سوء خصلت مبارزه جویی و مخالفت با رژیم پهلوی در او تقویت گشته و از سوئی دیگر شدیداً پای بند شعائر اسلامی شده و

علاقه خاصی به ادبیات و معارف اسلامی پیدا می‌کند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی؛ از آنجا که معلمی را رسالت انبیاء می‌داند به تعلیم و تعلم می‌پردازد و با عشق و علاقه وافر جهت تدریس عازم بخش ایرندگان شهرستان خاش می‌شود. از خصوصیات سازنده شهید در این مقطع می‌توان به اجتناب از عیب جویی از دیگران اشاره نمود. او همواره این سخن حضرت علی (ع) به مالک اشتر را در نظر داشت که: از توده مردم، آنکه بیش از همه در پی عیبجویی مردم است باید که بیش از همه از تودور باشد و در دلت منفور؛... پس در عیبهایی که بر تو پوشیده است کنجکاو می‌کن چرا که پاکیزه سازی امر آشکار بر تولازم است؛ و داوری امور پنهان با خداست. پس، تا توانی خطا پوش باش، تا خداوند نیز بر جرم و خطایت که دوست می‌داری فاش نگردد، پرده پوشد. در این زمینه شهید این شعر را همواره تکرار می‌کرد که:

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد
بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

امام بخش در تمامی مراحل سازندگی بعد از انقلاب در کنار همسنگر شهیدش مهندس نیکبخت در جهاد سازندگی فعالانه مشارکت داشت و در همین راه هنگامی که برای بازدید از پیشرفت پروژه‌های جهاد سازندگی همراه شهید نیکبخت به سوی ایرندگان می‌رفتند، در تاریخ ۱۶ مرداد ۵۸ با زبان روزه توسط اشرار خود فروخته به شهادت نائل می‌شوند و همچون دو کبوتر عاشق ندای فزت و رب الکعبه را سر می‌دهند.

این دو شهید بزرگوار به عنوان اولین شهدای جهاد سازندگی به شمار می‌روند و به همین مناسبت ۱۶ مرداد روز شهدای سازندگی نام گذاری شده است.

روحش شاد



إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

همانا مومنان آنانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده و شک و تردید نکرده و در راه خدا
بامالشان وجانشان جهاد کنند. همانا آنان راستگویانند. (حجرات-۱۵)

جواد در تابستان سال ۱۳۳۴ در شهرستان تبریز چشم به جهان گشود و در دامن پر از مهر و
محبت مادر و پدر، بزرگ شد. در هفت سالگی وارد دبستان کمال تبریز شد و تا کلاس چهارم را
با رتبه اول گذراند، اودر همین سنین در کلاسها و مجالس قرائت قرآن شرکت می کرد و با وجود
سن کم با بزرگترها رقابت می کرد و در دبستان بعنوان بهترین قاری قرآن مجید شناخته شده و
مفتخر به دریافت مدالهای افتخار شد. در سال ۱۳۴۵ همراه خانواده خود به تهران آمد و برای
ادامه تحصیل در دبستان جعفری ثبت نام کرد و سریعاً به تکلم زبان فارسی مسلط شد، دوره
دبیرستان را هم در دبیرستان جعفری تا کلاس یازدهم گذراند و کلاس دوازدهم را در دبیرستان
خوارزمی با نمرات عالی به پایان رسانده و همان سال در کنکور شرکت کرد و در رشته مهندسی
برق در دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شد.

جواد در سال ۱۳۵۶ مشتاقانه به کمک زلزله زدگان طبس شتافت و با تمام وجود در آنجا فعالیت
نمود، وی در نماز عید فطر و راهپیمایی همان روز در سال ۱۳۵۶ شرکت کرد و در واقعه ۱۷ شهریور
خونین بطور معجزه آسایی از دست دژخیمان رژیم طاغوت نجات پیدا کرد.

شهید خیابانیان همزمان با تحصیل در دانشگاه از اعضاء فعال انجمن اسلامی دانشکده فنی بود و به فعالیتهای سیاسی و اجتماعی نیز مشغول بود تا حدی که در مباحث ایدئولوژی با کمونیستها استاد شد. در مجالس مذهبی بخصوص مجالس تفسیر مرحوم آیت الله سید مرتضی شبستری، آیت الله شهید بهشتی، استاد شهید لواسانی، حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی شرکت می کرد و از سال ۱۳۵۴ که انحراف ایدئولوژیکی منافقین آشکار شد مطالعات خود را در رابطه با اسلام بیشتر کرد و شروع به فراگیری تفسیر المیزان و تحریر الوسیله حضرت امام (ره) در نزد استادان مختلف نمود و توان علمی و مذهبی خود را زیاده تر کرد و بدین ترتیب توان مباحثه با کمونیستها و منافقین را در خود بالا برد و ضمن اینکه خود گرفتار خدعه و نیرنگ آنها نگردید، خیلی از دوستان و همکلاسی های خود را نیز از منجلاب کفر و نفاق نجات داد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در رکن دوم ارتش شروع به فعالیت نمود و به پرونده افراد وابسته ارتش رسیدگی می کرد. بعد از فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر ایجاد نهاد انقلابی جهاد سازندگی وارد این نهاد مقدس شد و بلافاصله با توجه به مشکلات استان خوزستان به آن دیار رفت و مشغول به کار شد. پس از راه اندازی جهاد در آن استان به استان کرمان رفت و مشغول فعالیت در این استان شد، سپس مشتاقانه به استان محروم سیستان و بلوچستان رفت و شروع به فعالیت کرد و با توجه به وضع آن منطقه شروع به مطالعه اجتماعی و سیاسی کرد و اطلاعات بسیار مفیدی کسب نمود و گزارشهایی نیز تهیه کرده و برای مسئولین درجه اول نظام ارسال نمودند او در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ توسط اشرار به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روحش شاد



شهید دکتر محمود زارع در سال ۱۳۳۶ در شهرستان مهریز در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. در دوران کودکی طلب علم را از مکتب خانه آغاز می کند و قبل از ورود به دبستان به دلیل عشق و افرش به کتاب آسمانی قرآن به آموختن این کتاب مقدس می پردازد پس از گذراندن دوران ابتدایی، وارد مقطع متوسطه می شود. در طول این مدت نیز به عنوان شاگرد ممتاز شناخته شده و سال چهارم متوسطه را در دبیرستان تعلیمات اسلامی مروج که یکی از دبیرستانهای مذهبی در آن بود ثبت نام می نماید.

در خرداد ماه ۱۳۵۵ موفق به اخذ دیپلم طبیعی با معدل ۱۸/۰۵ از این دبیرستان شده و در کنکور همان سال در رشته دامپزشکی دانشگاه شیراز شرکت و پذیرفته می شود. او علاوه بر کسب علم، رسالت دیگری را نیز بر دوش خود احساس می کند. شهید در این باره می گوید: در کنار تحصیل با انجمن اسلامی دانشجویان همکاری و در اجرای برنامه ها به آنها کمک می کردم. در دوران انقلاب اعلامیه های حضرت امام (ره) و شهید محراب ایت الله صدوقی را از طریق دفتر ایت الله صدوقی گرفته و در شیراز پخش می نمودم و در زمان انقلاب فرهنگی نیز از آنجا که احساس می کردم تحقق انقلاب فرهنگی ضروری است مدتی درس را کنار گذاشته و در این زمینه به فعالیت می پرداختم.

شهید زارع در زمان تعطیلی دانشگاهها با آموزش و پرورش شهرستان مهریز به همکاری می پردازد و به عنوان دبیر حق التدریسی به تدریس زبان انگلیسی مشغول و با بازگشایی دانشگاهها فصلی نو در جهاد علمی شهید آغاز می شود.

یکی از دوستان شهید زارع درباره دیدگاه ایشان نسبت به علم می گوید: شهید دکتر بیدکی از آنجا

که خود فقر را با وجودش احساس کرده بود، سعی میکرد از همه وجود خود جهت محرومیت زدایی مایه بگذارد و جهاد را نه در شعار بلکه در شعور و عمل محقق سازد. به همین جهت علم را صرفاً نه به خاطر علم بلکه به جهت عمل می‌آموخت و معتقد بود که از علم باید به عنوان ابزاری در جهت محرومیت زدایی استفاده نمود.

شهید خود در این باره می‌گوید: من چون در خانواده ای محروم پرورش یافته ام می‌خواهم حرکتی برای محرومان مفید باشد. و همین اعتقاد موجب شد که دکتر بیکی زندگی همراه با رفاه و خوشی را رها کرده و به منطقه سیستان و بلوچستان بشتابد و در اینراه از همه چیز حتی جان خود دریغ نورزد.

دکتر بیدکی پس از گذراندن ۲۹ بهار و بعد از دورانی سعی و کوشش و جهادی مخلصانه سرانجام هدف گلوله‌های مزدوران و اشرار خود فروخته قرار گرفت و به دیدار معبودش شتافت و پرونده زندگانش را با برگی مزین ساخت. او قلبی و خاطری پر جوش و خروش داشت و همواره در صدد زدودن چهره فقر و محرومیت از مملکت اسلامی مان بود و این قلب پر تلاطم تنها با عروج به سوی پروردگارش آرامش می‌یافت.

روحش شاد



شهید بزرگوار امیر کیخا در سال ۱۳۳۲ در خانواده ای مذهبی در شهرستان زابل دیده به جهان گشود.

تا سن سه سالگی به همراه خانواده و در آغوش پر مهر پدر و مادر در زادگاهش زندگی کرد اما پس از آن بدلیل خشکسالی و فقر و محرومیت آن خطه به همراه خانواده به دشت گرگان مهاجرت کرد. مانند دیگر کودکان در سن هفت سالگی پا به مدرسه نهاد و تا کلاس پنجم ابتدایی به تحصیل ادامه داد اما به دلیل شرایط اقتصادی خانواده ناگزیر به ترک تحصیل گردید. پس از ترک تحصیل در یک شرکت که کارش اجاره کردن باغهای میوه بوده است، مشغول بکار می شود و از آنجا که علاقه وافری به فعالیت در زمینه کارهای مکانیکی داشت توسط مهندس شرکت به تهران می آید و به کار فنی می پردازد و در این مدت به معیشت خانواده نیز کمک می کند.

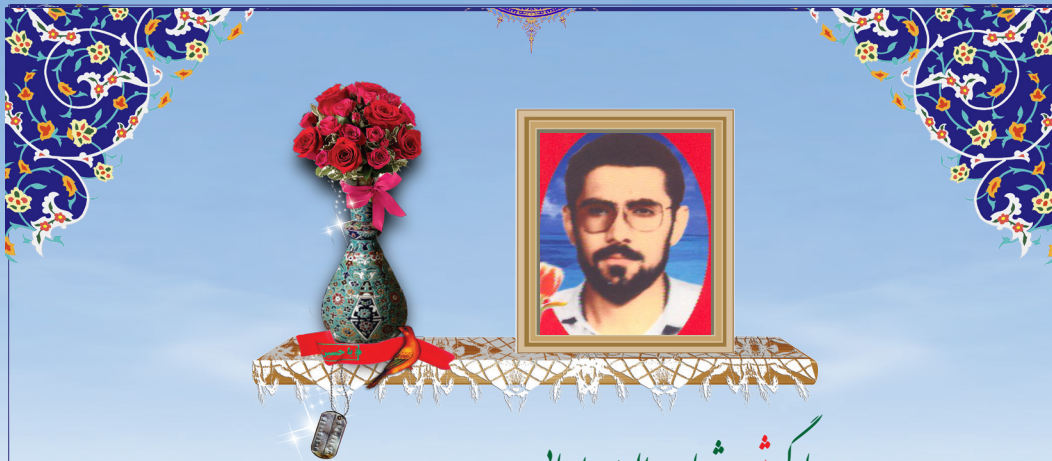
در سال ۱۳۵۰ بدلیل فعالیتهای مذهبی توسط ساواک دستگیر می شود و به مدت ۳۰ روز زندانی می گردد. امیر تا سن ۱۷ سالگی بعنوان مکانیک و راننده بلدوزر و دیگر دستگاههای سنگین در تهران، قزوین، شیراز و اهواز به کار می پردازد. در سال ۱۳۵۵ به زاهدان می رود و با تلاشی فراوان موفق می شود برای خانواده اش که در همان سال به دلیل ظلم و ستمی که از جانب ارباب محل دیده اند و در نتیجه به زاهدان مهاجرت کرده اند، زمینی تهیه نماید تا در آن سکنی گزینند. در زمان انقلاب در اواخر سال ۵۷ در تظاهرات شرکت می نمود و اطرافیان را نیز تشویق به شرکت در تظاهرات و راه پیمایی ها می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در منطقه چابهار در سمت رئیس انجمن اسلامی و همچنین رئیس شوراهای کارگری به فعالیت می پردازد و به دلیل آشنایی

به منطقه بلوچستان با سپاه و کمیته به همکاری می‌پردازد. در نتیجه این فعالیتها مکرراً توسط ضد انقلاب تهدید می‌شود اما از آنجا که نیتی پاک داشت، بدون توجه به این تهدیدات به فعالیت خود ادامه می‌دهد تا آنجا که در سال ۵۹ هنگامی که به همراه یکی از همکاران خود حقوق کارگران و کارمندان را از زاهدان به چابهار می‌برد، توسط اشرار خود فروخته به گروگان گرفته می‌شوند اما به دلیل طغیان رودخانه مرزی ایران و پاکستان و عدم امکان عبور از رودخانه آنان را آزاد می‌کنند. در سال ۱۳۶۰ در نهبندان بکار می‌پردازد و در سال ۶۱ بعنوان نماینده اکیپ راه سازی نهبندان به دیدار امام می‌شتابد و پس از سالها آرزو به دیدار و زیارت امام بزرگوار نائل می‌شود.

او معتقد بود الان زمانی است که باید هجرت کرد و هجرت واقعی دل کندن از خانه و زندگی و رفتن به جبهه‌های نبرد و مبارزه با دشمن است.

پس از زیارت حضرت امام (ره) از طریق پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی دوبار به جبهه حق علیه باطل اعزام می‌گردد که در دومین اعزام به منطقه عملیاتی سومار رفته و شب جمعه دوم خرداد سال ۶۳ هنگامی که به همراه چند تن دیگر از رزمندگان به پایگاه دیگری جهت برگزاری دعای کمیل می‌رفتند با گشتی دشمن بعثی مواجه می‌شوند و پس از درگیری شدید به شهادت می‌رسند.

روحش شاد



جهاگر شهید شهاب الدین اربابی

شهاب در سال ۴۱ در خانواده ای متدین و پایبند به اسلام در قریه بصیران نهبندان بدنیا آمد. سال ۴۹ وارد دبستانی بنام شکوتیه در بیرجند گردید. دوره ابتدایی را با نمرات ممتاز سپری نمود. سپس دوره راهنمایی و دبیرستان را نیز به اتمام رسانید و با نمرات خوبی موفق به اخذ دیپلم گردید. پس از این مقاطع، تحصیلات خود را در دانشکده کشاورزی مشهد ادامه داد و پس از فراغت از تحصیل، خدمت مقدس سربازی خود را در منطقه محروم بلوچستان شروع نمود و با عشق و علاقه ای که به مردم مناطق محروم داشت، با علاقه خاصی خدمت خود را به پایان رسانید. شهید اربابی بسیار مهربان بود و چهره بشاش او سبب گردیده بود تا مورد علاقه امام و اطرافیانش قرار گیرد. در کارهایش رضای خداوند را سرلوحه قرار داده بود و معتقد بود که برای انجام هر کاری، رضای خدای متعال باید مد نظر قرار بگیرد و خود را نیز از این اصل بشدت پیروی می کرد. او همواره در حل مشکلات مالی مستمندان پیشقدم بود بطوریکه جز اثاثیه ای مختصر از مال دنیا، چیز دیگری نداشت.

حضور خود را در جهاد، از جبهه های جنگ تحمیلی شروع کرد و چند ماهی را برای احداث راه در مناطق عملیاتی سپری کرد و سپس به زاهدان برگشت و فعالیت خود را در جهاد سازندگی نوک آباد خاش ادامه داد.

پس از یکسال فعالیت در جهاد نوک آباد، به جهاد شهرستان خاش آمد و مدتی را نیز در خدمت به مردم این منطقه گذراند. اما از آنجا که نیاز بیشتری را در خدمت به مردم دلگان احساس می کرد، به این ناحیه رفت و تا زمانیکه به درجه رفیع شهادت نائل شد، لحظه ای از خدمت به مردم محروم این منطقه از پای ننشست و در مسئولیت جهاد سازندگی این بخش با تمام توان فعالیت نمود. سرانجام اشرار از خدا بی خبر در هفدهمین روز زمستان سال ۱۳۷۰ بدنش را غرقه در خون کردند و او که آرزویی جز لقاء الله نداشت با چهره ای خونین به دیدار معبودش شتافت تا اجر نهایی تلاشهایش را در پرتو عنایات حضرت باری تعالی دریافت کند. روحش شاد



جهاوگر شهید ابوالقاسم توکل‌ی مقدم

ابوالقاسم در ۵ آذر ۱۳۳۲ در شهر کویری و تفدیده یزد به دنیا آمد. سپس به همراه خانواده به زاهدان عزیمت نمود. تحصیلات دبستانی و دبیرستانی خود را در شهر زاهدان به اتمام رسانید. ابوالقاسم در سال ۵۵ که مشغول گذراندن خدمت سربازی در تهران بود، از همان ابتدای خدمت، به تشویق سربازان و درجه داران برای اقامه نمازی پرداخت وبا وجود اختناق حاکم اقدام به راه اندازی نمازخانه پادگان نمود. پس از اتمام خدمت مقدس سربازی در سال ۵۷ در کنکور سراسری دانشگاهها شرکت کرد و در رشته کشاورزی پذیرفته شده سپس وارد دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی گرگان گردید. در مهر ماه سال ۵۹ به عضویت مدیریت جهاد دانشگاهی دانشکده گرگان انتخاب شد و طی عضویت در این مرکز با ایراد سخنرانی‌های کوبنده به تقویت زیر بنای فکری عقیدتی دانشگاهیان پرداخت به طوری که بیانات خود عده ای از جوانان منحرف و ضد انقلاب را به صراط مستقیم هدایت نمود.

فعالتهای این شهید بزگوار سبب شد تا به عنوان رابط کمیته فرهنگی جهاد دانشگاهی گرگان با سایر دانشکده‌های تابع دانشگاه مازندران انتخاب شده و در این مسئولیت فعالتهایش موجب تشویق ایشان از سوی مقامات دانشگاهی گردید.

در تاریخ نوزدهم اسفند سال ۵۹ از طرف شورای مرکزی جهاد دانشگاهی مازندران در سیمینار جهاد دانشگاهی کشور در دانشگاه اصفهان شرکت کرد. در سوم آبان سال ۶۰ از طرف رئیس دانشگاه مازندران به عضویت هیأت بررسی کننده موضوع ادغام دانشکده کشاورزی در دانشکده منابع طبیعی گرگان درآمد و بیست و نهم دی ماه از طرف کمیته فرهنگی جهاد دانشگاهی استان به عنوان نماینده آن کمیته در دانشکده گرگان انتخاب شد. در بیست و دوم خرداد ماه سال ۶۱ از طرف فرمانداری گرگان به عضویت اصلی کمیته آموزش عالی این شهرستان انتخاب شد و در

شانزدهم آبان همان سال بنا به پیشنهاد حجه الاسلام والمسلمین کروی سرپرست (سابق) بنیاد شهید انقلاب اسلامی به مدت شش ماه مأمور به خدمت در امور تأمین و سرپرستی اموال بنیاد شهید گردید. در سال ۶۲ به زاهدان عزیمت نموده در اداره سرچنگلداری آن شهر مشغول به خدمت گردید. اما از آنجاکه روح بی قرارش تاب ماندن در پشت جبهه را نداشت و عاشق خدمت در جبهه‌های حق علیه باطل بود، سرانجام به ارتفاعات مشرف به پنجوین رفت و فعالیت خود را در آنجا ادامه داد تا اینکه در این منطقه مورد اصابت ترکش قرار گرفت و مجروح شد و در نهایت در بیست و یکم آبان ماه سال ۶۲ روح از کالبدش جدا و به دیدار معبودش شتافت که در این بخش به قسمت‌هایی از وصیت نامه شهید اشاره می‌شود:

افکار مسلمین به وجود مبارک حضرت امام خمینی روحی له الفداء شکوفاشد و از حالت رخوت و رکودرها گشت. با روح مسیحایی امام بود که حیات جامعه ما رنگ جاودانگی به خود گرفت. سپاس بی کران به درگاه حضرت حق که به ما منت نهاد و رهبری چون حضرت امام را به ما عنایت فرمود سر بر آستانش می‌ساییم و به شکرانه این نعمت بزرگ با جان و دل گوش به فرمانش می‌باشیم. بارالهی چگونه ذلت دنیوی را بر سعادت اخروی ترجیح دهیم اگر رهرو راه حسین هستیم، باید شهادت را با جان و دل بپذیریم.

خدایا شهادت را پذیرفتن تا مورد شفاعت شهید مظلوم کربلا گردم و گناهانم آمرزیده گردد و به وظیفه شرعی و اخلاقی عمل نموده باشم. خدایا خودت فرمودی اولین قطره خون شهید که بر زمین بریزد، تمام گناهانش را می‌آمرزم این وصیت را به تمام کسانی که این مکتوب به آنان می‌رسد می‌کنم. الله الله بر شما باد وصیت نامه مولی الموحدين علی بن ابی طالب (ع)، بر شما باد زیارت هر روزه عاشورا، بر شما باد تلاوت کلام خدا، بر شما باد عمل به واجبات و مستحبات، الله الله بر شما باد حضور در جبهه‌های جنگ هر جا که جهاد حضور پیدا کرد و مسئولیتی به عهده گرفت، کارگشایی کرد و در هر بخش، آن قسمتی را که من به خاطر مسئولیت مستقیم خودم بیشتر در جریان بودم، بخش جنگ بود که پشتیبانی‌هایی که شما در جنگ کردید انصافاً چشم گیر و تحسین بر انگیز بود.

روحش شاد



شهید حاج رضا کاظمی از جمله رهبان طریق حق و حقیقت است که از میان خیل ابرار و صالحان با عزمی استوار راه واقعی نیل به سعادت را برگزید.

وی در تابستان ۱۳۳۸ در شهر خرمشهر بدنیا آمد. در دوران کودکی و نوجوانی دارای اخلاق و رفتار نیکویی بود. به مبانی و اصول اسلامی عمل می‌کرد و طرز برخوردش خاشعانه و با متانت و گشاده رویی بود و مورد توجه دوستان، معلمان همسایگان و همکلاسان بود و به همین جهت در محافل و مجالس از بین آنها صاحب نظر تر از همه به شمار می‌رفت.

در سالهای ۵۶-۵۷ نقش موثری در سازماندهی و تظاهرات دانش آموزان علیه رژیم ستم شاهی داشت و بارها مورد تهدید قرار گرفت اما شور و شوق به انقلاب و امام موجب گردید که در صحنه‌های حساس انقلاب مسئولیت خود را به بهترین نحوه انجام رساند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۸-۵۷ در همان سال موفق به اخذ مدرک دیپلم شد و بعد به خدمت زیر پرچم رفت و در دوره آموزشی خود را در شهر کرمان سپری کرد و بعد از تقسیم دوره آموزشی بقیه خدمت خود را در شهر آبادان گذراند و با شروع جنگ تحمیلی به جبهه‌های نور علیه ظلمت اعزام شد و تا پایان سربازی در منطقه عملیاتی جنوب خدمت نمود.

پس از پایان خدمت سربازی چون والدینش بر اثر تهاجم نیروهای عراقی خانه و کاشانه خود را از دست داده بودند به شهر اصفهان، هجرت کرد. سپس برای انجام خدمت در سازمان منکرات و مبارزه با مفاسد اجتماعی مشغول بکار شد. با توجه به تعهدی که به نظام مقدس جمهوری اسلامی داشت مجدداً به جبهه‌های نور علیه ظلمت اعزام شد و در عملیات بیت المقدس در تاریخ ۶۱/۳/۳ شرکت کرد و در راستای همین ایثار و فداکاری سرانجام مجروح شد. بعد از چندی به یاری جهاد گران اصفهان و بعنوان مأمور به منطقه محروم کشورمان سیستان و بلوچستان و به شهرستان

خاش هجرت کرد و دوش به دوش سرداران فداکار دیگر تمام وقت خود را به راه اندازی صحیح آن نهاد بکار برد.

شهید حاج کاظمی در سال ۱۳۶۲ در سن ۲۴ سالگی تصمیم به ازدواج گرفت و ثمره این ازدواج فرزندی به نام محمد امین و تنها یادگار شهید می‌باشد.

از نظر خصوصیات اخلاقی و اجتماعی در محیط کار هیچوقت از کار خسته نمی‌شد و دارای چهره ای خستگی ناپذیر بود. سعی می‌کرد همیشه برای رضای خداگام بردارد و کارهایش را روی نظم و انضباط دقیق انجام دهد و در تمام شئون زندگی به گونه ای بود که افراد خانواده و دوستان از حرکت و کارهای ایشان حد و حدود را بدست می‌آوردند.

وی علاقه شگفتی به جبهه و جهاد و بطور کلی شهادت داشت و هر کدام از دوستان و همسنگران‌ش که شهید می‌شدند با عشق، علاقه و حضور بهتری به استقبال شهادت می‌رفت و با دلگرمی بیشتری به جبهه می‌رفت و وقت بیشتری را در دفاع از انقلاب می‌گذاشت.

وی خود را جدا از مردم نمی‌دانست و همیشه در بطن مردم و جامعه بود. در مراسم مذهبی من جمله دعای کمیل، توسل و ندبه شرکت می‌نمود، از دوستان اهل بیت پیامبر بود و همیشه آرزوی ظهور آقا امام زمان را می‌کشید و می‌گفت خوشا به حال کسانی که در رکاب مهدی یارویاور او هستند.

همیشه به امر معروف و نهی از منکر تکیه می‌نمود و اهمیت بسیار زیادی به حجاب می‌داد و به گفته حضرت فاطمه زهرا (س) بهترین زینت را برای زن حجاب می‌دانست.

شهید کاظمی اسفند در سال ۱۳۶۵ با توجه به احساس مسئولیتی که به نظام جمهوری اسلامی و انقلاب داشت، منطقه را ترک کرده و راهی جبهه‌های حق علیه باطل شد و در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۹ همراه با سپاه مردمی از شهرستان خاش به جبهه‌های نبرد اعزام شد و در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه خوزستان در مرز شلمچه به شهادت رسید.

(گلچینی از وصیتنامه شهید رضا قلی کاظمی)

بسم الله الرحمن الرحيم

الهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک، اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی

سپاس و حمد خدای را که در زمانی زندگی می‌کنم که نظام مقدس جمهوری اسلامی بر کشورمان سایه افکنده است.

سپاس خدای را که توانستم خط امام عزیز و بزرگوارم را بشناسم و در این وادی قدم گذارم و خدای را سپاس که توانستم برای لبیک به امام امت وادای تکلیف به جبهه‌های حق علیه باطل بیایم. خدایا تو خود آگاه باش که من نه به خاطر شهادت و بهشت و نه به خاطر فرار از مشکلات کاری و... به جبهه آمدم، بلکه به خاطر انجام تکلیف و رضای تو در این راه قدم گذاشته‌ام و خود می‌دانم که هر چه در این راه نصیب من گردد، از نعمات الهی توست و چونکه خود را بنده می‌دانم، می‌پذیرم و به این پذیرش افتخار می‌کنم.

عزیزان از اینکه به ظاهر در کنار شما نیستم نگران نباشید. سعی کنید اسلحه من را بردارید و راهم را ادامه دهید. عزیزان محکم به ریسمان جمهوری اسلامی چنگ بزنید که خیر شما در دنیا و آخرت در این ریسمان است، مراحل را کرده و وحدت را حفظ کنید، چون شیعه و سنی هر دو کارشان برای رضای خدا بوده و هست. خدانگهدار تان باشد.

پدر و مادر گرامی دست و پای شما را می‌بوسم. می‌دانم که چه زحماتی برای من کشیده‌اید تا اینکه در کنار شما باشم و من افسوس می‌خورم که چرا نتوانستم اساتید خود را بشناسم و قدر زحمات شبانه روزی آنها درک کنم، من فرزند شما امانتی بیش نبودم و شما هم که دورد خدا بر شما باشد خوب توانستید این فرزند را سالم تحویل جامعه بدهید.

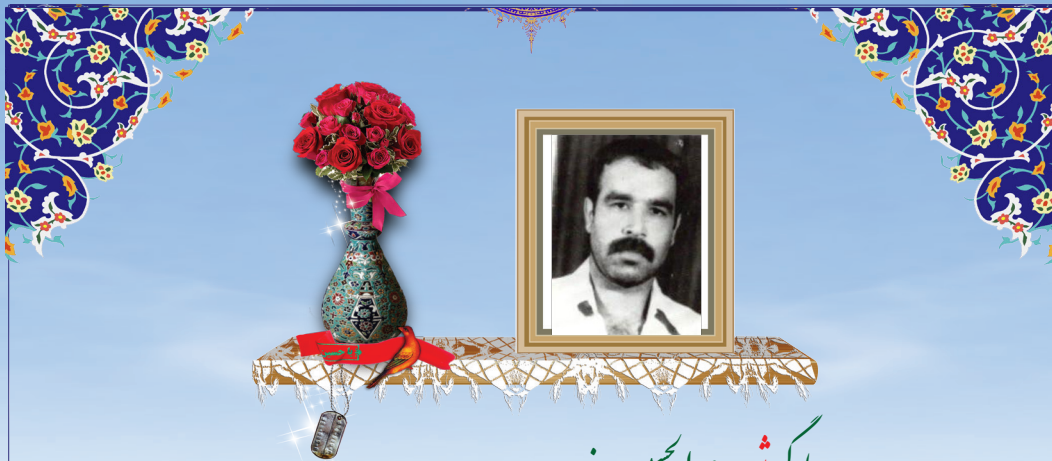
امیدوارم مراحل را حل کنید، چون نتوانستم شما را زیارت کنم پایتان را روی چشمانم بگذارید. که زیارتی باشد و هم خدمت شما عرض کنم که مرا ببخشید.

خواهران و برادران عزیزم دست تک تک شما را می‌بوسم و به این بوسه افتخار می‌کنم. امیدوارم که شما ادامه دهنده راه من باشید و نگذارید که اسلحه من بر زمین بماند و به ندای حسین زمان لبیک بگوئید و سعی کنید انسان مومن و با تقوا باشید و نماز و کلیه احکام الهی را انجام دهید و از آنها غافل نباشید و همگی را حلال کنید.

خدمت همسر و فرزندم سلام عرض می‌کنم در مدت زندگی که با شما بودم همیشه برای من به عنوان یک استاد بودید و همیشه در هر زمان به شما افتخار می‌کردم. عزیزان، من در کنار شما هستم و برای من ناراحت نشوید.

همسر من سعی کن پسر من عزیزتنها یادگارم را با احکام الهی رشد دهید تا در آینده سربازی با تقوا برای جامعه اش باشد و به او بگو که پدرت برای رضای خدا به جهاد رفته و کشته شد و تو هم باید مثل پدرت باشی و سعی کن یک نسخه از وصیت نامه ام را برای فرزندم نگهدارید و خود شما هم دست از نهضت سوادآموزی نکشید، چون راه خوبی را انتخاب کردید و همچون زینب صبور باشید.

روحش شاد



جهادگر شهید عبدالحسین روزه

بزرگترین آرزوی رزمندگان جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، فرارسیدن ساعت حمله و یورش بردن به دشمن بود. آری مومن تمام خواسته‌اش رسیدن به حقیقت و بدست آوردن رضای خداوند است و در این راه نه تنها از نثار جان‌ش دریغ نمی‌کند بلکه خوشحال نیز می‌شود و آنرا سعادت می‌نامد زیرا جان‌ش را را امانتی از طرف خداوند می‌داند و لحظه شهادت را زمان عودت این امانت به پروردگار. عبدالحسین نیز این امانت را پس از پشت سر گذاشتن سالهای نوجوانی و جوانی با رضای خاطر، به پروردگارش داد تا بندگی خود را به اثبات رساند.

عبدالحسین در خانواده‌ای محروم مستضعف دنیا آمد و در نتیجه عدم بضاعت مالی خانواده نتوانست بیش از کلاس چهارم ابتدایی ادامه تحصیل دهد. پس از ترک تحصیل، راهی تهران گردید و برای کمک به تامین مخارج خانواده وارد بازار کار شد و از آنجا که به کارهای فنی علاقه داشت، در کارهای فنی به فعالیت پرداخت و بدین وسیله تا حدودی توانست زندگی مادر سالخورده و برادران و خواهران خردسالش را تامین نماید.

عبدالحسین در سال ۱۳۵۶ تشکیل خانواده داد و مسئولیت خانواده‌ای مستقل را پذیرا شد. در زمان اوج گیری حرکت یکپارچه مردم مسلمان کشورمان، همراه و همگام با دیگر مردم در راهپیمائیه‌ها و تظاهرات شرکت می‌کرد و در حد توان سهم خود را در این امر مهم و خطیر به انجام می‌رسانید و فعالیت جهت به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی را وظیفه هر مسلمانی می‌دانست. از خصوصیات اخلاقی‌اش این بود که به شهدا غبطه می‌خورد و می‌گفت: خوشا به حالشان که شهید شدند و به دیار معبود شتافتند، پس از پایان خدمت سربازی به زاهدان رفت و دنباله کار فنی خود را از سر گرفت. پس از شروع جنگ تحمیلی، بارها در جبهه‌های نبرد با دشمن حضور یافت و در سال ۱۳۶۶ برای آخرین بار به جبهه رفت و مانند دیگر عاشقان لقاءالله به دیار معبود شتافت. روحش شاد



جہادگر شہید سید محمد میرکمالی

سید محمد میرکمالی در اول دیماه ۱۳۳۳ در خانواده ای مذهبی و پای بند به اصول اعتقادات اسلامی در شهر تهران دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی و متوسط را تا کلاس یازدهم در شهرستان قزوین به پایان رسانید. او که رشد یافته و تربیت شده در یک خانواده مذهبی بود از کودکی عشق زیادی به حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) داشت و همواره در تمام مراسم سوگواری و عزاداری شرکت می جست و همین عشق به حرکت و قیام خونین سرور شهیدان کربلا بود که موجب هدایت او از مفاصد طاغوت ستمشاهی گردید و سرانجام نیز او را به بزرگترین مقام یعنی شهادت در راه خدائاتل گرداند.

همزمان با شروع حرکت امت حزب الله به رهبری امام (ره) به اقیانوس خروشان انقلاب اسلامی پیوست و به همراه برادرش شروع به فعالیت و مبارزه نمود. او در سال ۱۳۵۹ ازدواج کرد که ثمره این ازدواج دو فرزند به نامهای محمد صادق و بهینه می باشد. سپس در یک کارخانه مشغول به کار شد ولی کاردر کارخانه او را راضی نمی کرد. به همین خاطر نقش فعالی را در ایجاد کتابخانه در مسجد محل وارشاد جوانان بعهدہ گرفت تا اینکه به همراه برادرش پایگاه بسیج را در مسجد محل ایجاد کردند. شهید سید محمد میرکمالی علاقه شدیدی به فعالیت در ارگانهای انقلابی داشت و سرانجام در سال ۱۳۵۹ به نهضت سوادآموزی پیوست و به مدت دو سال در منطقه ای به نام آوج که منطقه سردسیری است، شروع به فعالیت نمود. روستائیان آن منطقه همه از پاکی و خوبی و خلوص نیت او صحبت می کنند بوی خوبیهای او و کمک هایی که به مردم روستا در جهت ریشه کن کردن بی سوادی کرده است به مشام می رسد. او هیچ گاه اسمی از مسئولیتی که در این ارگان داشت به زبان نمی آورد که مبدا باعث غرورش شود و این غرور او را از ادامه راه پاکش بازدارد. در سال ۶۱ بوسیله یکی از دوستانش اطلاع پیدا کرد که منطقه محروم سیستان و بلوچستان احتیاج

به نیروهای انقلابی دارد به همین خاطر از سال ۶۱ فعالیت خود را در جهاد شهرستان ایرانشهر شروع کرد. با آغاز جنگ تحمیلی شهید میرکمالی ضمن انجام فعالیت چشمگیر خود در جهاد سازندگی به جبهه‌های نبرد شتافت.

از نظر عبادی بیشتر شبها نماز شب می‌خواند و از نظر اخلاق و رفتار نیک نمونه بود و در برخوردهایش همواره تبسمی شیرین بر لب داشت. یکی از خاطرات بسیار مهمی که از او بیاد مانده و از زبان مادرش نقل شده این است که آخرین باری که از ایرانشهر آمده بود، می‌گفت که کارهایم را ردیف کرده‌ام تا بروم. در آخرین روزهای مرخصی در تشیع جنازه یکی از شهدای گلگون کفن قزوین به نام شهید سرلشگر بابائی شرکت کرده بود و در بازگشت از تشیع جنازه به مادر خود می‌گوید، خدایا اگر من هم لیاقت شهید شدن را دارم مرا هم به زودی به جمع شهداء ملحق گردان و دیری نمی‌پاید که بعد از چند روز ایشان شهید می‌شوند و مزار پاکش درست در جوار مزار پاک شهید سرلشگر بابائی قرار می‌گیرد.

شهید سید محمد میر کمالی در زندگی خصوصی با اینکه علاقه فراوانی به پدر و مادر و همسر و فرزندان خود داشت، بنابر ضرورت جنگ از آنان گذشت و در جبهه نبرد با حضور فعال خویش نشان داد که عشق به الله و یآوری اسلام از همه چیز برتر و بالاتر است و خون خود را به این انقلاب مقدس اسلامی هدیه کرد. هیچگاه بدون دلیل عصبانی نمی‌شد یا اگر عصبانی می‌شد زود خشم خود را فرو می‌نشاند و بطور منطقی با مسائل برخورد می‌کرد. خلق و خوی پسندیده‌ای داشت و در میان فامیل از نظر اخلاقی برای خود جای خاصی داشت.

قبل از شهادت به همسرش این چنین گفته بود که اگر سعادت نصیبم شد و شهید شدم دوست دارم که در راه اسلام سرودست و پایدهم چرا که آنوقت شهید واقعی خواهم بود، خداوند تکلیف بچه‌ها را روشن کرده و بالای سر شماست از این نظر برای من هیچگونه جای نگرانی نیست و از شما می‌خواهم که بچه‌هایم را طوری تربیت کنی که به فکر محرومان باشند و در راه اسلام گام بردارند.

بخشی از وصیتنامه شهید سید محمد میر کمالی

بسم الله الرحمن الرحيم، انالله وانا اليه راجعون، بازگشت همه بسوی خداست به هیچ کس دل نبندید الا خدا، از هیچ کس نترسید الا خدا (امام خمینی) و شهیدان نیز این چنین بودند، بنام خدای احد و واحد، یگانه آفریدگار هستی، کسی که در روز قیامت باید با دست پر به خدمتش برویم نه با ذلت و گمراهی، خدایا من روسیاهم، گنهکارم با چه روئی بسویت پرکشم اگر لطف و کرم نبود چگونه می‌توانستم به نزدت بیایم، خدایا اگر درب توبه ات باز نبود اگر استجابت دعایت نبود چگونه بسویت می‌آمدم، خدایا اگر مرانبخشی روز قیامت به که توسل جویم، خدایا جز تو کسی را ندارم، خدایا آبرویم را مریز خدایا تو خود شاهی که فقط برای خاطر احیای دین پیامبرت حضرت

محمد (ص) و برای ادامه راه حسین بن علی (ع) و لبیک گفتن به فرمان پیر خمین فرزند زهرای اطهر و فرمان ولی امر به جبهه آمدن تا با دشمنان قرآن پیکار کنم. خدایا این توفیق را به من بده تا بتوانم بعد از انجام وظیفه ام شهید شوم. خدایا به هر نحوی که خودت صلاح می‌دانی مرا بمیران اما از تو ای خدای کریم خواهش و تمنا می‌کنم که مرا در بستر مرگ طبیعی از دنیا نبر، خدایا مرا در پیشگاه خانواده‌های شهدا شرمنده و روسیاه نکن، از اینکه توفیق آمدن به جبهه رابه من دادی تشکر می‌کنم و تو را سپاس می‌گذارم. از تو می‌خواهم چگونه مردن را هم به من بیاموزی، خدایا ما به گفته امام و رهبر مان تمام این امتحانات را به جان می‌خریم و تصمیم داریم که خودمان را از جان و دل آماده شهادت کنیم و عاشق واقعی شویم تا ما را کمک نمائی که دشمنان اسلام را به سزایشان برسانیم در پایان از تو ای امام تشکر می‌کنم که ملت ایران را از میان ضلالت و بندگی استعمار و ننگ رژیم پهلوی نجات دادی، برای آمرزش گناهان این بنده حقیر دعا کن که توای امام از صالحان و مومنان و صابران خدائی و توئی از عاشقان واقعی خدا، ای امام عزیز دعا کن که این بنده ناچیز جز خیل شهداء هر چند کوچکترین و کمترینشان باشم.

ای سرور سالار شهیدان، حسین بن علی (ع) بدان که برای زنده شدن دین جدت حضرت محمد (ص) قدم در این خاک مقدس جبهه گذاشتم تا با خون ناچیز خود راه آزادی کربلا را آسانتر سازم. در پایان برهمسر مهربانم درود می‌فرستم و به پدر و مادرم هم درود می‌فرستم که راضی شدند تا من به جبهه بیایم امیدوارم که آنها صبر را پیشه خود کنند.

روحش شاد



محمد در سال ۱۳۳۸ در خانواده ای مستضعف و متدین در شهر سربیشه بیرجند بدنیا آمد. از کودکی به خاندان اهل بیت و مراسم مذهبی بخصوص عاشورای حسینی (ع) عشق می‌ورزید و در کمک به افراد سالخورده همواره پیش قدم بود.

محمد تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد و برای ادامه تحصیل در دوره متوسطه به دلیل نبودن مدرسه در زادگاهش به زاهدان عزیمت نمود و در رشته اتومکانیک هنرستان صنعتی زاهدان به تحصیل پرداخت و در سال ۵۸ موفق به اخذ دیپلم هنرستان گردید.

از خصوصیات بارز این شهید بزرگوار می‌توان فروتنی و کمک به سالخوردگان و کودکان توسط ایشان اشاره کرد بطوری که نام او بر سرزبان تمام پیرمردان و کودکان زادگاهش می‌باشد و همواره از او به نیکی یاد می‌کنند.

در سال ۵۷ در جلسات و سخنرانیهایی که بر علیه حکومت ستمشاهی برگزار می‌شد شرکت جست و از دانش آموزانی بود که در تظاهرات و راهپیمایی‌ها بطور مرتب شرکت می‌جست و در سال ۵۷ که حرکت انقلاب به رهبری امام خمینی شدت گرفت، احساس می‌کرد که آرزوی جامع عمل به خود پوشانده است.

پس از فوت پدرش در سال ۵۸ سرپرستی و تأمین زندگی مادر و سه برادر و یک خواهرش را به عهده گرفت. پس از مدتی به خدمت مقدس سربازی اعزام شد و پس از گذراندن دوره سربازی خود مجدداً به زادگاهش سربیشه مراجعت کرد و مدتی به کشاورزی پرداخت.

پس از مدت کوتاهی جهت همکاری با اداره راه و ترابری زاهدان به اکیپ راهسازی مستقر در نهبندان رفت و مشغول بکار شد و در آنجا با شهید بزرگوار امیر کیخا آشنا شد و یاری برای دعاها

و شب زنده داری‌های خود پیدا نمود.

در نیمه شب همواره صدای دعا و نیایش این دو شهید بزرگوار از داخل اطاقشان شنیده می‌شد و تا پاسی از شب را به دعا و تلاوت قرآن مشغول می‌شدند.

عزیمت شهید کیخا به جبهه و شهادتش تمامی بندهای اسارت دنیوی را از وجود محمد حسین گشود و با اینکه به تازگی ازدواج کرده بود، سعادت را در جبهه دید و در نتیجه راهی کربلای ایران شد و چند بار بطور پیاپی به جبهه‌های جنگ عزیمت نمود تا اینکه در یکی از این مأموریتها، در نوزدهمین روز دی ماه سال ۶۴ در جزیره مجنون مورد اصابت آتش هواپیمای کافران بعثی قرار گرفت و به همراه چند تن از همراهانش به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

(گلچینی از وصیتنامه شهید راستگو)

خود را در دنیا آماده تحمل دردها، رنج‌ها و مصائب و ناکامی‌ها کنید زیرا که مورد امتحان خداوند قرار می‌گیرید. ای جوانان نکند که در خواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد. ای جوانان مبدا در غفلت بمیرد که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و مبدا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین (ع) در راه حسین (ع) با هدف شهید شد، ای مادران مبدا از رفتن فرزندان‌تان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی‌توانید جواب حضرت زینب را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود. برادران استغفار و دعا را از یاد نبرید که دعا بهترین درمان برای تشفی دردها ست و همواره به یاد خدا باشید و در راه او گام بردارید و مواظب باشید که دشمنان بین شما تفرقه نیندازند و شما را از راه روحانیت متعهد جدا نکنند و اگر چنین کردند، روز بدبختی مسلمانان و جشن ابر قدرت‌هاست. و توای خواهرم حجاب مقدس تر از خون من است و شما می‌توانید با این سنگر مقدس کمر دشمن اسلام را بشکنی.

ای برادر مسئول، سعی کن مسولیت خود را درست انجام دهی تا در محضر الهی خوشنود باشی چون شما هستید که باید افراد را درست به جامعه تحویل دهید. شما باید سرمشق افراد باشید و در آخر از شما تقاضا می‌کنم که این حقیر را حلال کنید.

روحش شاد



شهید محمد بولاغی در سال ۱۳۴۰ در خانواده ای مستضعف و محروم در یکی از روستاهای زابل دیده به جهان گشود. نامش را همانم مقتدا و پیامبرش محمد (ص) نامیدند. تقدیر چنین بود هنوز چند ماهی از تولدش نگذشته بود که مادر بزرگوارش را از دست داد. از این پس محمد مهرمادری محروم گردید و پدر ناچاراً هراز چند گاهی محمد را به یکی از آشنایان می سپرد تا از او نگهداری نمایند.

به این صورت محمد رشد یافت و به مرحله ای رسید که باید کسب علم را آغاز می نمود. به همین جهت راهی مدرسه شد. دوران تحصیل ابتدایی را در بخش رامیان طی نمود. پس از آن به شهر آزاد شهر آمده و مقطع راهنمایی را در این شهر گذراند. بعد از این مقاطع، محمد وارد هنرستان شبانه روزی علی آباد می شود و موفق به گرفتن دیپلم از این هنرستان می گردد.

با گرفتن دیپلم، خانواده مقدمات ازدواج محمد را فراهم کرده و در نتیجه زندگی جدیدی را شروع می نماید. در همین زمان او باید خود را جهت انجام خدمت وظیفه آماده می کرد به همین جهت به سربازی رفته و پس از فراگیری آموزشهای لازم به جنوب کشور اعزام می گردد. محمد در دوران سربازی در چند حمله بزرگ شرکت کرده و با کمک دیگر همرزمانش ضربات مهلکی را بر مزدوران بعثی وارد می نماید.

بعد از خدمت مقدس سربازی، به شهرستان زاهدان می آید. او که از کودکی طعم محرومیت را چشیده بود آرزو داشت که به نحوی بتواند در محرومیت زدائی از منطقه سهیم شود و به همین جهت به جمع جهادگران جهاد سازندگی می پیوندد. در این زمان او در کنار دیگر جهادگران جهاد

سازندگی به سازندگی روستاها مشغول می‌شود.

سازندگی روستاها هرچند که در راستای جهاد و محرومیت زدائی بود اما این مسئله روح پرتلاطم محمد را نمی‌توانست ارضاء نماید و او شدیداً مشتاق حضور در جبهه و مبارزه مستقیم با عوامل بیگانه بود از این رو با ثبت نام جهت اعزام به جبهه آماده عزیمت به سوی منطقه جنگی گردید. در آخرین شبی که فردایش عازم جبهه بود تا صبح بیدار می‌ماند و با خدا مناجات می‌کند و بارها ذکر (الهی هب لی کمال الا نقطاع الیک) را بر زبان جاری می‌سازد.

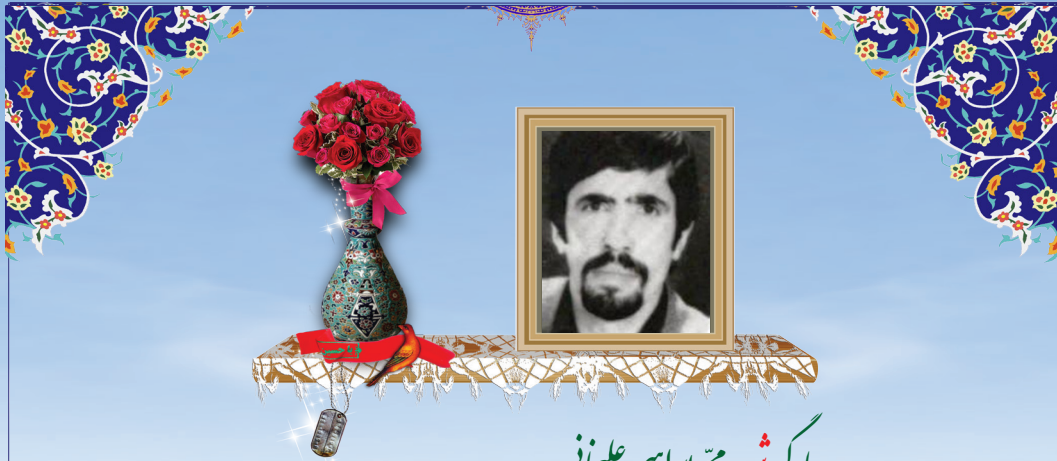
محمد به همسرش سفارش کرده بود که : (اگر من شهید شدم شما باید زینب و ارراهم را ادامه بدهید و از انقلاب غافل نشوید) و سرانجام محمد بولاغی در کنار سنگر سازان بی سنگر جبهه‌های نور قرار می‌گیرد و سینه خود را سپر ترکشهای دشمن بعضی قرار می‌دهد تا شاید بتواند با ایثار جان خود، جان دیگر همزمانش را محفوظ بدارد. تا اینکه در تاریخ ۱۳۹۵/۱۲/۱۲ قرعه شهادت و سعادت به نام او خورد و در جبهه‌های جنوب به دیدار پروردگارش شتافت.

در راه عشق اگر سر بر جای پا نهادیم بر مامگیر خرده ما راز دست مگذار

در کیش عشق بازان راحت روا نباشد ای دیده اشک می‌ریزد ای سینه باش افکار

معاشقان مستقیم سر را ز پا ندانیم این نکته‌ها بگیرد بر مردمان هشیار

روحش شاد



جهادگر شهید محمد ابراهیم علیخانی

شهید علیخانی دریکی از روزهای زمستان ۱۳۳۰ در خانواده ای مسلمان ومذهبی در شهر دارالعباده شهر بادگیرها، چشم به جهان پرآشوب گشود. نامش را محمد ابراهیم گذاردند تا یادی باشد از نام گذشتگان در آن زمان، بعد از جنگ جهانی دوم وضع زندگی همه نامطلوب بود وخانواده اوهم از این موضوع مستثنی نبودند وبه همین دلیل پدرش که او را حسین می نامیدند، مجبور شد فرزند دلبندهش را بعد از گذراندن ایام طفولیت وچند کلاس درس، روزانه کار کند تا کمک خرجی برای خانواده باشد واو که همان ایام کودکی مزه تلخ محرومیت را چشیده بود وبازی روزگار را با ازدست دادن مادر مهربانش دیده بود با شور وشوق عجیبی خود را وقف کمک به خانواده نمود.

محمد ابراهیم که در خانواده مذهبی پرورش می یافت وبا دستورات دین واسلام آشنا می شد، درهمان ایام نوجوانی از وضع اسفبارجامعه ومردم خود ناراحت ودرنج بود و به همین دلیل با اولین جرقه های انقلاب که در سال ۱۳۴۲ زده شد، خود را به صفوف دیگر هموطنان رساند وتا جائیکه در توان داشت به همراه دیگران در تظاهرات وراهپیمائیهها شرکت نمود. اما بدلیل سرکوب مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مجبور شد که چند صباحی خود را مخفی کند، بعد از گذشتن چند سال مجبور گردید که به خدمت نظام برود وترک خانواده کند او را برای سربازی به تهران فرستادند. محمد ابراهیم بعد از خدمت وظیفه در تهران مشغول بکار شد.

درسال ۱۳۵۴ شهید علیخانی از دواج می نماید دراین مقطع بارسنگین خانواده بر دوش او می آید اما با وجود این از یاری به محرومان دریغ نکرده ودست همسر وتنه فرزند دلبندهش را گرفته وبسوی شهرهای محروم شرق کشورهجرت می نماید وبه رفع مشکلات مردم می پردازد.

وی که از همان دوران جوانی مرجعش را حضرت امام انتخاب نموده بود و همیشه گوش به فرمان مقتدا و آقای خود بود، آماده می‌شود تا بسوی میدانهای جنگ بشتابد، اما در هر نوبت با مشکلی روبرو می‌شود تا اینکه در یکی از روزهای بهار سال ۱۳۶۳ پدر خوب و مهربانش را از دست داده و به همین دلیل خود را سریع به جمع خانواده اش رساند.

بعد از مراسم عزاداری و گذشت ایام او دید که علاوه بر سرپرستی خانواده خود باید که پدری هم برای خواهر و برادران کوچکش باشد، به همین جهت سعی و تلاشش را بیشتر کرد تا مشکلات را برطرف نماید. اما هنوز هم او عشقش رفتن به میدانهای نبرد و ملاقات با معبود بود.

یک سال بعد از فوت پدر، او موفق شد که به زیارت خانه حق مکه مکرمه به جمع حجاج و عاشقان حق بپیوندد، با رفتن و برگشتن از خانه خدا، عشق به معبود در او صد چندان شد و بهرگونه ای که بود در بهار سال ۱۳۶۵ دوباره بسوی جبهه‌های حق علیه باطل جنگ شتافت و بعد از چند صبحی پیکار با بعثیون کافر دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار یار شتافت.

روحش شاد



رسولی در خانواده ای متدین به دنیا آمد. از کودکی با کنجکاوی به مسائل پیرامون خود نگاه می کرد. از حدود چهارسالگی توسط پدر و پدربزرگش در اجتماعات مذهبی، بخصوص در نماز جماعت مسجد محل حضور می یافت. پس از چند سال بعنوان مکبر و مودن مسجد محل انجام وظیفه می نمود.

جهادگر تا شهادت (شهیدای جهادگر استان سیستان و بلوچستان)

دوران تحصیلات ابتدایی را با موفقیت طی کرد. ابتدای مقطع راهنمایی تحصیلی وی مصادف با تبعید بسیاری از علما و روحانیون بود و همین مسئله در تکوین شخصیت او موثر می افتد. پس از اتمام سال دوم راهنمایی به همراه خانواده اش به زاهدان عزیمت می نماید. بعد از این مقطع وارد مقطع دبیرستان می شود. در دوران دبیرستان با شرکت در انجمنها و اجتماعات به آموزشهای مذهبی و تعمیق اطلاعات قرآنی خود پرداخت. سالهای آخر دبیرستان او، مصادف با اوج گیری انقلاب شد. در این زمان، محمود در کلاسهای مختلف شرکت می کرد و در صف انقلابیون جای گرفت.

او با ازدست دادن پدر بزرگش و در اثر این فقدان ضربه سنگینی به روحش وارد آمد اما او همچنین، با شور و شوق هرچه بیشتر به فعالیت های مذهبی خود ادامه می داد. پس از اتمام دوران دبیرستان، با شرکت در کنکور سراسری، در رشته کشاورزی پذیرفته شد و پس از طی تحصیلات خود در شهرهای زابل و بیرجند و مشهد در سال ۱۳۶۱ موفق به دریافت دانشنامه مهندسی کشاورزی گردید.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به همراه دیگر بچه های محل، همزمان با نگهبانی از شهر در کلاسها و جلساتی که برای تقویت و تحکیم آگاهی های مذهبی و انقلابی می شد، شرکت می کرد.

محمود پس از انقلاب فرهنگی که منجر به تعطیلی دانشگاهها گردید، وارد نهاد مقدس جهاد سازندگی شد و تا زمان بازگشایی دانشگاهها در این سنگر به فعالیت پرداخته پس از بازگشایی دانشگاهها و اتمام تحصیلات در هیأت هفت نفره واگذاری زمین نیز به همکاری پرداخت.

این شهید بزرگوار بارها می گفت دلم می خواهد آن افرادی که در شهرها نشسته اند و چشمهایشان را به نعمت های حاصل از انقلاب بسته اند، دست در دست ما بگذارند تا آنها را به کوره راهها و دهات ببرم و نتایج انقلاب را به آنها نشان بدهیم.

بعد از عمری تلاش شبانه روزی در راه تحقیق انقلاب اسلامی و اهداف آن، شهید رسولی در راه بازگشت از مأموریت در سالروز تأسیس جهاد سازندگی در روز بیست و هفتم خرداد ماه سال ۱۳۶۶ در جاده زابل مورد تهاجم کوردلان از خدا غافل قرار گرفته و به فیض شهادت نائل آمد.

روحش شاد



شہید نجاری در خانواده‌ای مومن و متدین و عاشق اهل بیت عصمت و طہارت بدنیا آمد. پدرش به شغل کشاورزی و دروگری اشتغال داشته و روزی خانواده را با داستان پینه بسته خویش از دل خاک بیرون می‌آورد.

هنوز پنج بہار از عمر وی نگذشته بود و در بحبوحہ نیاز او بہ محبت مادری، مادر بزرگوارش بہ سوی دیار باقی شتافت و از مہر مادری محروم گردید.

شہید نجاری دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاہش سربیشہ گذراند و بعد از آن جہت ادامہ تحصیل بہ زاهدان مہاجرت کرد. در این مقطع محمد علی در کنار تحصیلات بہ کار پدر مشغول گردید تا شاید بتواند کمکی برای خانوادہ باشد.

دوران متوسطہ را در خرداد ماہ سال ۱۳۵۸ با معدل ممتاز بہ پایان رسانید و بعد از آن در کنکور ورودی دانشگاهہا شرکت کرد و در مقطع کاردانی پذیرفتہ و مشغول ادامہ تحصیل گردید. او در حین تحصیل در انجمن اسلامی انسیتیوی تکنولوژی نیز عضو بود و در آن بہ فعالیت مشغول گردید.

بارزترین خصوصیت اخلاقی محمد علی، مقید بودن ایشان بہ تکالیف شرعی بود. او هیچگاہ نماز جماعت و جمعہ و ادعیہ را فراموش نمی‌کرد و تا حد امکان در آنہا مشارکت می‌نمود.

از آنجاکہ وی برای تعلیم و تعلم ارزش خاصی قائل بود در کنار تحصیل، در نہضت سواد آموزی نیز مشغول بہ تدریس شد تا از این طریق زکات علم خود را بہرہ دزد کہ (زکات العلم نشرہ) در آبان ماہ سال ۱۳۶۸ محمد علی بہ عنوان پاسدار وظیفہ بہ خدمت در جہاد سازندگی استان سیستان و بلوچستان پرداخت.

شهدید نجاری با تمام وجود محرومیت و فقر را احساس کرده بود و به همین جهت علاقه خاصی به خدمت در مناطق محروم داشت. او با قبول کارهای اجرایی مانند برق رسانی به مناطق محروم و دور دست استان همچون چابهار، نیکشهر، قصر قند، ایرانشهر و دیگر روستاها و بخشهای بلوچستان با تمام توان مشغول خدمت به مردم محروم این استان شد تا جائیکه اکثر اوقات شبانه روز را به دور از خانواده و مشغول خدمت به مردم محروم منطقه شد. او پس از خاتمه دوران مقدس سربازی، از آنجاکه معتقد بود از طریق فعالیت در جهاد، این ارگان جوشیده از بطن انقلاب بهتر می‌توان به مردم محروم منطقه بلوچستان خدمت نمود، علیرغم پیشنهاداتی که به ایشان جهت اشتغال در ادارات دیگر می‌شد، به استخدام جهاد استان سیستان و بلوچستان درآمد و همچون گذشته به برق رسانی به مناطق محروم پرداخت. پس از عمری تلاش و مجاهدت در راه خدا و خدمت به محرومان و زدودن محرومیت از چهره استان، هنگامیکه در تاریخ سیزدهم اسفند ماه سال ۱۳۶۵ از انجام مأموریت چند روز در نقاط دور افتاده استان مراجعت می‌نمود، در مسیر خاش - زاهدان - به درج رفیع شهادت نائل آمد.

روحش شاد



شہید غلامعلی کینا در سال ۱۳۴۵ در یکی از روستاهای محروم زابل چشم به جهان گشود. از همان دوران کودکی طعم تلخ فقر و محرومیت را با تمام وجود احساس می‌کند و در سن هفت سالگی وبه دلیل فقر و خشکسالی زابل، این شهر را ترک وبه همراه خانواده به زاهدان مهاجرت می‌نماید. به علت بیکاری و فقر موجود در منطقه، به کانون کارآموزی سپرده می‌شود تا در آنجا با یادگیری شغلی کمک در آمدی برای خانواده باشد. غلامعلی تا مقطع چهارم ابتدایی را در این کانون به درس مشغول می‌شود اما فقر مالی همچون جغدی شوم اجازه ادامه تحصیل را به او نداده و ترک تحصیل می‌کند.

بعد از وقوع انقلاب اسلامی، به طور فعال در صحنه‌های رزم و سازندگی قدم می‌گذارد و پس از تشکیل جهاد سازندگی به این نهاد مقدس می‌پیوندد و به جهت اخلاق نیک و پسندیده اش و حضور مستمر در جبهه نبرد حق علیه باطل به عنوان رزمنده نمونه جهاد سازندگی استان سیستان و بلوچستان شناخته می‌شود.

بارها در عملیاتهای مختلف شرکت می‌نماید و در جبهه کردستان مورد اصابت ترکش خمپاره قرار می‌گیرد اما این زخم او را از رسیدن به هدفش باز نمی‌دارد و مجدداً در جبهه‌های نبرد حضور می‌یابد.

بعد از بارها حضور در میدان نبرد عاشقانه ندای حق را لبیک گفته و در تاریخ ۱۳۶۶/۸/۲۶ این سنگر ساز بی سنگر بر اثر ترکش خمپاره به دیدار حق می‌شتابد. غلامعلی از آن جمله جهادگرانی بود که خاکریزهایی به بلندی تمام تاریخ کشیدند، خاکریزهایی که در مقابل تمام دنیا قد بر افراشته بودند. خاکریزهایی که همچوم آئینه بیانگر معنویت و خلوص جهادگران و سنگر سازان بی

سنگر بود.

خاکریزهایی که بهتر از هرسمیناروجشنواره ای بیانگر ایثار و گذشت است. کدام ایثار از این بالاتر که سینه خود را برای حمایت از برادرانت سپر گلوله دشمن سازی بیائید فرهنگ ایثارگری این سنگرسازان بی سنگر جهاد را پاس بداریم زیرا چشم امید انقلاب به برگ سبز جهاد دوخته شده است.

گلچینی از وصیتنامه شهید کیخا

با سلام به پیشگاه حضرت ولی عصر (عج) و امام امت ورزمندگان پرتوان اسلام و شما عزیزان که بعد از حقیر ادامه دهنده خط سرخ شهادت می‌باشید، امیدوارم که بتوانید ادامه دهنده راه شهداء بوده تا نابودی حزب بعث عراق و پیروزی نهایی مبارزه کنید.

پدر و مادر و همسر با وفایم چند وصیت داشتم که ذکر آنها لازم بود. یکی اینکه نگران من نباشید، مرگ حق است و چه پیریا جوان باشیم و یا چه در جبهه باشیم یا نه، مرگ به سراغ ما خواهد آمد. چه بهتر که این خون نا چیزمان در راه خدا و برای او ریخته شود، و خود این افتخار بزرگی برای شما و خودم می‌باشد که شهادت در راه خدا آرزوی دیرینه من بوده است.

دوم اینکه لباس سیاه را بعد از شهادتم و بعد از ۲۱ روز از تن تان بیرون کنید. سوم اینکه اگر صاحب پسری شدم، اسمش را محسن و اگر دختر باشد اسمش را فاطمه بگذارید. مبلغ ۲۲ هزار تومان جهاد از بنده طلب دارد، که امیدوارم پدر عزیز آنها را پرداخت کند. امیدوارم اگر کسی از بنده خطایی دید باشد، به دل نگیرد و مرا ببخشد. فقط از شما عزیزان می‌خواهم که برایم گریه نکنید که باعث ناراحتی روح من و شادی دشمن می‌شود، عزیزانم خوشحال باشید که من راه حسین (ع) را انتخاب کرده ام و اگر در این راه شهید شدم به آرزویم رسیده ام.

فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاک عشق، آبی ندارد

دلی کز عشق خالی شد فسرده است گرش صد جان بود بی عشق مرده

روحش شاد



شهید فنودی در دوم فروردین ماه سال ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. دوران تحصیل خود را از شش سالگی در دبستان طالقانی زاهدان آغاز نمود پس از اتمام دوره ابتدایی به مدرسه راهنمایی مازیار وارد شد و پس از این مقطع وارد هنرستان شهید بهشتی زاهدان شده و مقطع متوسطه را نیز با موفقیت پست سر نهاد. همه این مقاطع را علی با معدل بالا گذرانده و بارها مورد تشویق قرار گرفت.

مصادف با اتمام تحصیلات شهید فنودی در خرداد ماه ۱۳۶۱ جبهه‌های جنگ نیاز شدیدی به نیروی انسانی پیدا نمود، از این رو علی تصمیم گرفت در کنار دیگر رزمندگان قرار گرفته و به حمایت از میهن اسلامی بپردازد و به مدت سه ماه در جبهه‌های نبرد حضور داشتند تا اینکه در روز عاشورای سال ۱۳۶۱ بر اثر ترکش خمپاره از پنج ناحیه مجروح شده و به بیمارستان منتقل می‌شود.

پس از چند روز از بیمارستان مرخصی و به زاهدان منتقل می‌شود و بعد از مدتی بستری بودن در منزل بهبودی نسبی می‌یابد.

علی پس از بهبودی وارد جهاد سازندگی زاهدان می‌شود تا از این طریق بتواند به نحو بهتری به خدمات رسانی به محرومان بپردازد. عشق او به جبهه باعث شد که بعد از مدتی فعالیت در جهاد سازندگی دوبار به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل بشتابد.

مادر شهید درباره خصوصیات اخلاقی شهید می‌گوید : ((علی آنقدر بچه خالص و بی ریائی بود که در مدت نزدیک به یکسال بعد از مجروحیت او مازخمهای بدن وی را ندیده بودیم. جبهه از او انسان تازه ای ساخته بود. به نماز جماعت جمعه اهمیت زیادی می‌داد لباس ساده می‌پوشید

و غذایی مختصر و ساده می خورد و همواره در کارهای خانه حد امکان به خانواده کمک می کرد). سرانجام غنودی پس از گذراندن عمری پربرکت در عملیات والفجر ۴ قهرمانانه به قلب دشمن می تازد و پس از آنکه انتقام دهها شهید گلگون کفن را از مزدوران عراقی می گیرد. در حین عملیات به دیدار حق می شتابد.

گلچینی از وصیتنامه شهید علی فنودی

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام بر شهدای اسلام، سلام بر رزمندگان اسلام و درود خدا بر پیرجماران، اکنون که در آخرین ساعت حمله قرار گرفته ایم وقت عزیمت را غنیمت شمرده و یک دقیقه اگر بتوانم وصیتی بکنم و آنچه را که در آرزوی آن بوده ام و به آن اعتقاد داشته ام بیان می کنم :

۱. از همه فامیل و مردم می خواهم که مسائل معنوی و روحانی را بر مسائل مادی ترجیح دهند
۲. به تربیت فرزندان اعم از: تربیت روحی، جسمی و علمی اهمیت بسیار زیادی بدهید، زیرا اینها سرمایه های آینده کشور هستند.

۳. به امت مسلمان می گویم که کشورمان در جهان مظلوم واقع شده است و تمامی استکبار جهانی در پی نابود کردن ملت ما هستند، از شما می خواهم که این مسئله را درک کرده، علیه حمله همه جانبه آنها متحد شوید. مواظب ستون پنجم دشمن در داخل خودتان باشید که از شما برای پیاده کردن اهداف خود استفاده می کنند.

اکنون با شما پدر و مادرم سخن دارم : اگر شهید شدم همچون زینب (س) صابر باشید و برای من گریه نکنید و بر قبر من بنویسید که : ((فرزندم برای اثبات بندگی خود به خدا و احساس مسئولیت در قبال اسلام و خون شهداء و در رسیدن به فضائل انسانی و دور شدن از رزایل حیوانی به جبهه رفته است.))

برادرم و خواهرم از شما تنها خواهشی که دارم به مسئله آموزش و پرورش خود اهمیت بدهید. خدایا اگر شهید شدم شهادتم را بپذیر زیرا که نه بهشت تورا می خواهم و نه طاقت جهنم را دارم. روحش شاد



دانشجوی شهید علی کینا در دهم بهمن سال ۱۳۶۳ در دهستان توتی از بخش شیب آب زابل در خانواده ای کشاورز دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در همین منطقه طی نمود اما پس از چندی به دلیل خشکسالی زابل، همراه با پدر و مادرش مجبور به مهاجرت به مازندران شد. دوره ابتدایی را در روستای علی آباد کتول به پایان رساند و بعد از این مقطع مجدداً به زادگاهش بازگشت. در زابل موفق به ادامه تحصیل تا مقطع دیپلم گردید و در سال تحصیلی ۶۶-۶۵ برای ادامه تحصیل راهی مرکز تربیت معلم شهید مطهری زاهدان شد.

شهید کینا در مرکز تربیت معلم شهید مطهری در رشته علوم اجتماعی مشغول به تحصیل شده و در کنار تحصیل به فعالیت مستمر در انجمن‌های اسلامی می‌پرداخت. کینا عضو فعال انجمن‌های اسلامی دانش آموزان و از اعضای فعال پایگاه مقاومت بسیج دبیرستان بود. علاوه بر این در پایگاه بسیج مسجد ابوذر غفاری نیز فعالیت چشمگیری داشت و از اعضای برجسته شورای انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت به حساب می‌آمد.

شهید کینا بیشتر اوقات فراغت خود را در پایگاه‌های بسیج مشغول پاسداری و حفظ امنیت منطقه بود.

از نظر خصوصیات اخلاقی، فردی متدین و با ایمان بود. علی به نماز جمعه و جماعات توجه خاصی داشت و معتقد بود که به گفته حضرت امام خمینی (ره) مساجد سنگرند و این سنگرها را باید حفظ کرد، از این رو برای اقامه نماز جماعت همواره در مسجد محل حاضر شده و در صفوف استوار نماز شرکت می‌نمود. از سوئی دیگر علی برای نماز جمعه اهمیت زیادی قائل بود و هنگام برخاستن ندای (یا ایها الذین آمنوا اذا نودى الصلوه ن ت يوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر

لکم ان کنتم تعملون) همه سعی و تلاش خود را می نمود تا در این نماز عبادی - سیاسی حضور
به هم رسانند.

از آنجا که شهید کیخا علاقه خاصی به انقلاب داشت و حضور در جبهه را برای خود فرض می دانست
در تاریخ ۶۶/۸/۱۸ به مدت دو ماه در جبهه های حق علیه باطل مشغول نبرد با کفار شد. برای
بار دوم شهید کیخا در تاریخ ۶۶/۱۲/۲۳ از طریق پشتیبانی مهندسی جمگ جهاد سازندگی عازم
جبهه های جنگ شد. در این اعزام، شهید کیخا همچون عاشق دل داده ای بود که هر لحظه دیدار
معشوق را انتظار می کشید و سرانجام در تاریخ ۶۷/۱/۱۸ این هجران به وصل شد و علی در منطقه
(فاو) به درجه رفیع شهادت نائل گردید. روحش شاد

جز سر کوی توای دوست ندارم جانی در سرم نیست بجز خاک درت سودائی
بر درمیکده وبنکده ومسجد ودیر سجده آرم که تو شاید نظری بنمائی
روحش شاد



شہید احمد ارجونی در سال ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. از همان دوران طفولیت طعم تلخ فقر را با تمام وجود لمس نمود و برای کاستن از فشارهای ناشی از آن به خانواده وارد بازار کار گردید.

از خصوصیات بارز اخلاقی شهید می‌توان به ساده زیستی او اشاره نمود. ارجونی از طفولیت آموخته بود که سده زیستی و قناعت را پیشه خود سازد و تا شهادت نیز اینگونه باقی ماند. از ویژگیهای دیگر شهید ارجونی عشق او به امام و انقلاب بود. شهید ارجونی می‌دانست که انقلاب ثمره خون هزاران شهید ارزشمندی است که در راه آن جان باخته اند و به همین لحاظ در مقاطع گوناگون که انقلاب نیاز به کمک و حمایت داشت در این راه از هیچ چیز دریغ نمی‌کرد. ارجونی از نیروهای فعال بسیج محله بود و هنگام شروع دفاع مقدس از طریق بسیج سپاه پاسداران چندین بار به جبهه اعزام گردید.

شہید ارجونی پس از مدتی به سنگر سازان بی سنگر جہاد می‌پیوندد و از طریق ستاد پشتیبانی جہاد سازندگی استان سیستان و بلوچستان بیش از یکسال در جبهہ‌های نور علیہ ظلمت حضور یافت. ارجونی در این مدت چندین بار مجروح شد اما این مسئلہ مانع از حضور مداوم او در جبهہ‌های حق نشد و ہر بار پس از مدت کوتاہی بہ جمع رزمندگان می‌پیوست. احمد مانند عاشقی بود کہ جدائی از جمع عاشاق را نمی‌توانست تحمل نماید.

فرماندہ گردانی کہ احمد در آن مشغول خدمت بود می‌گوید : ((ارجونی ہموارہ خطرات را بہ جان می‌خرید و برای انجام وظایف دشوار جلوتر از ہمہ حرکت می‌کرد، بہ ہمین جہت ہمہ دوستان و فرماندہان جنگ برای او احترام خاصی را قائل بودند))

ارجونی پس از عمری تلاش و مجاهدت وبا کوله باری از عشق به انقلاب و ثمرات آن در تاریخ ۱۳۶۶/۸/۶ در منطقه عملیاتی شلمچه از ناحیه شکم به شدت مجروح گردید و پس از گذشت پنج روز در تاریخ ۱۳۶۶/۹/۱۱ به دیدار معشوق شتافت و ندای الهی را لبیک گفت.

گلچینی از وصیتنامه شهید ارجونی

سپاس خدایی را که ما را آفرید و به ما هستی بخشید. سپاس خدایی را که به ما عقل داد تا بتوانیم راه خود را بشناسیم، سپاس خدایی را که محبت‌های خود را بر ما تمام کرد و پیامبران و رسولان را فرستاد، تا صراط مستقیم را به انسانها نشان دهند و حمد و ستایش ذات اقدس الهی را که لطف و کرم و مهربانی او به بندگان خودش ا پدر و مادر بیشتر است.

من از امت مسلمان و مقاوم ایران می‌خواهم که همیشه گوش به فرمان امام باشند و صحنه را خالی نکنند و همواره پاسدار خون شهداء باشند زیرا آنها که رفتند کاری حسینی کردند و آنان که ماندند باید کاری زینبی کنند. ای مردم دلیر و هوشیار استان سیستان و بلوچستان می‌خواهم که خنثی کننده توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمنان اسلام باشند و عمیقاً با جنگ پنهانی که ابرقدرتها در قالب شیوع مواد مخدر شروع کرده اند مقابله کنند و با همکاری گسترده با پاسداران کمیته‌های انقلاب اسلامی و عزیزان ژاندارمری با قاچاقچیان که مزدوران این جنایتکاران می‌باشند مبارزه نمایند. خواهران گرامی و مسلمان شما با حفظ حجاب و عفت خود بزرگترین ضربه را بردشمنان اسلام می‌زنید و پاسدار خون شهداهستید از شما برادران عزیزم حسین و امید می‌خواهم که ادامه دهنده راهم باشید و از شهادت من مسرور و خوشحال شوید، و به این طریق، خوشحالی ناکسان و دشمنان اسلام را تبدیل به غم و اندوه کنید.

روحش شاد



محمد حوضداری درمهر ماه سال ۱۳۴۴ درروستائی دور افتاده در منطقه محروم سیستان دیده به جهان گشود. از همان دوران کودکی به دلیل علاقه خاصی که به آموختن کتاب آسمانی قرآن داشت به یادگیری آن پرداخت و در اندک مدتی قرائت قرآن رانزد پدر بزرگوارش آموخت. محمد در سال ۱۳۵۰ وارد دبستانی به نام ذوالفقاری گردید و مقطع ابتدایی را با موفقیت‌های درخشانی طی نمود. پس از آن وارد دبیرستان شد. دراین مرحله بجز آموختن علم در کارهای عمرانی دبیرستان مشارکت کرده و دراین زمینه نیز به فعالیت می‌پردازد. در کنار تحصیل، شهید به تحصیل روزی حلال برای کمک به هزینه خانواده نیز می‌پرداخت و بخشی از مخارج خانواده را متحمل می‌گردید.

پدر شهید درباره خصوصیات شهید حوضداری می‌گوید: او به کارهای فنی و عمرانی علاقه خاصی داشت و دراین زمینه کمک و یا ورخانوده بود. قبل از اینکه به جبهه برود، یک عکس بزرگ از خودش تهیه کرده بود و می‌گفت: این عکس را تهیه کرده ام که اگر خداوند شهادت را نصیبم کرد آن را به دست بگیرید و در مراسم من شرکت کنید و با دیدن آن به یاد علی اکبر و علی اصغر امام حسین (ع) بیفتید که چگونه مظلومانه به شهادت رسیدند.

محمد با شنیدن ندای حضرت امام در مورد حضور در جبهه به ندای مقتدا و رهبرش لبیک گفته و در روز عید قربان سال ۱۳۶۵ به جبهه‌های نور علیه ظلمت می‌شتابد و چند روز بعد از اعزامش در تاریخ ۱۳۶۵/۶/۲۵ به دیدار معبودش رهسپار گشته و به فیض عظیم شهادت نائل می‌گردد. آری این انسان آزاده و پاک باخته که عاشقانه پی رسیدن به معبود بود، از راه میان بر شهادت استفاده نمود و به اهداف و الایش که همان قرب الهی بود، رسید

دلچینی از وصیتنامه شهید حوضداری

اینجانب محمد حوضداری فرزند مزار از روستای شهید چمران که رفتن به جبهه را برخورد واجب دیدم، عازم جبهه حق علیه باطل گردیدم، برای دفاع از ناموس و وطن اسلامی که بر هر شخص مسلمان واجب است که از ناموس و میهن خویش دفاع کند، دفاع از میهن اسلامی به مانند دفاع از ناموس است. پس بر شماست ای ملت غیور و مسلمان که از میهن اسلامی دفاع کنید و نگذارید که ابرقدرتها بر میهن اسلامی غلبه نمایند. خون شهداء را زیر پانگزارید و به کمک رزمندگان جبهه حق علیه باطل بشتابید تا اسلام را زنده نگه داریم.

و سلام بر تو ای پدر مهربان که کلیه زندگی خودت را در اختیار من نهادید تا به این سن و سال رسیدم و سلام بر توای مادر گرامی که تمام وقت خودت را برای نگهداری از من صرف نمودید. اما اگر پسرت به شهادت در راه خدا رسید برایش نگران نباشید و گریه نکنید. مانند زینب (س) سکوت کنید. شاید خداوند این شهادت را از ما قبول نماید.

پدر مهربان و مادر عزیز من در دست شما امانت بودم، خداوند این امانت را به شما محول نموده است اگر این امانت را از شما بگیرد هیچ مسئولیتی بر عهده شما نیست.

روحش شاد



شہید محمد علی مومنی در سال ۱۳۳۹ در روستای (جوند) از توابع بیرجند در خانواده ای مذهبی و تهیدست دیده به جهان گشود، در پنج سالگی پدر بزرگوارش را از دست داد و به این جهت بار سنگین خانواده را مادرش بر دوش گرفت.

محمدعلی دوران تحصیلات ابتدایی را در روستای زادگاهش سپری نمود و سپس عازم زاهدان شد. در شهر زاهدان در کنار تحصیلات به کار اشتغال یافت تا شاید از این طریق بتواند کمک درآمدی برای خانواده باشد.

با اوجگیری انقلاب اسلامی، محمدعلی نیز در موج توفنده انقلاب و راهپیمائی‌ها شرکت کرد و اعلامیه‌ها و تصاویر حضرت امام را پخش می‌کرد.

با گذشت چند صباحی از انقلاب و فعال شدن منافقین، شہید محمد علی بخشی از وقت خود را صرف خنثی کردن توطئه منافقان می‌کرد.

شہید مومنی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خدمت سربازی اعزام می‌شود و در جبهه‌های نبرد دلاورانه به مبارزه با دشمنان اسلام و انقلاب می‌پردازد.

با اتمام خدمت سربازی محمدعلی به زادگاهش باز می‌گردد و در سال ۱۳۶۳ ازدواج و مقطعی جدید از زندگی خود را آغاز می‌نماید.

در تمام این مقاطع اخلاق و رفتار مناسبی که داشت همه دوستان و خانواده را مجذوب خود ساخته بود. در ۲۷ تیرماه سال ۱۳۶۴ مجدداً به صورت داوطلبانه از طریق ستاد پشتیبانی جنگ جہاد جہاد سازندگی زاهدان به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل اعزام می‌گردد. ۲۵ شهریور ماه ۱۳۶۵ هنگام عروج محمدعلی به سوی پروردگارش می‌باشد. در این زمان روح بلند پرواز شہید مومنی در کالبد خاکی نمی‌گنجد و به سوی پروردگارش عروج می‌کند. روحش شاد



جهاوگر شهید غلام حدادی

غلام در خانواده ای مستضعف در شهرستان زابل بدنیا آمد. به علت فقر مالی خانواده، به خاله اش سپرده شد تا نزد ایشان زندگی کند و به همین دلیل نتوانست به مدرسه برود و تحصیل کند. لذا از همان دوران کودکی راهی بازار کار شد.

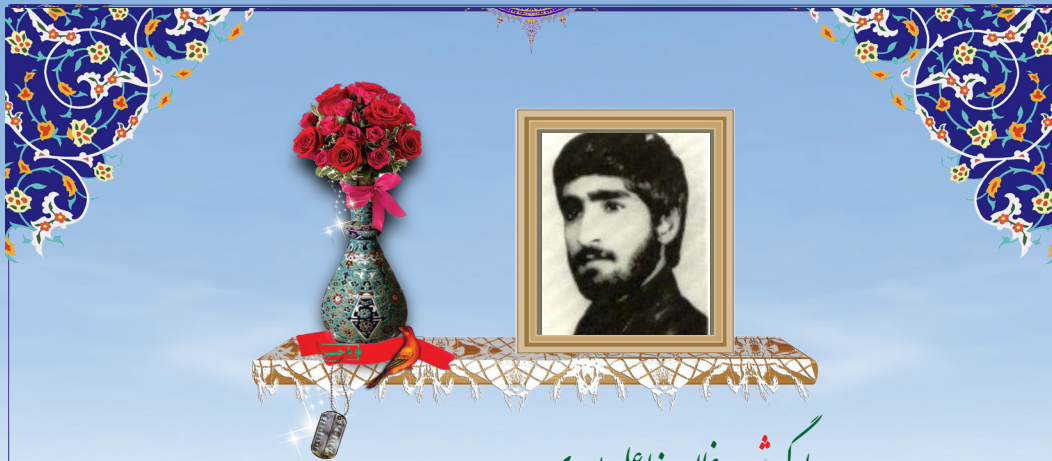
غلام بسیار فروتن و متواضع بود و جانب اخلاق را به شدت رعایت می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بصورتی فعال در بسیج محله شرکت می جست و عاشقانه به حراست از دستاوردهای انقلاب اسلامی می پرداخت. مکرراً تقاضای اعزام به جبهه می نمود اما بدلیل مفقود شدن شناسنامه اش، نمی توانست به جبهه عزیمت کند تا اینکه سرانجام از طریق جهاد سازندگی استان راهی جبهه های نور علیه ظلمت گردید و او همواره نیروی خط شکن در خط مقدم بود.

از آنجا که یکی از اصول خودسازی، دل کندن از دنیا است، غلام نیز همچون رهروان طریقت سعادت خود را در گذشتن از مسائل دنیوی و رسیدن به شهادت می دانست.

سر انجام، این مبارزه خستگی ناپذیر به همراه همسنگرش محمدقلی در جبهه شلمچه در هفدهم مرداد ماه سال ۶۶ دعوت حق را لبیک گفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

آری شهادت معامله ای است که از طرف خداوند پیشنهاد می شود تا در این معامله موجب جان و مالش را در طبق اخلاص گذاشته و به معبودش تقدیم کند و در عوض بهشت جاودانه را بدست آورد.

روحش شاد



جهادگر شهید غلامرضا علی احمدی

شهید غلامرضا علی احمدی در خانواده ای متدین و بی اعتنا به مال دنیا متولد و پرورش یافت. پدرش کشاورز بود و او از طریق کشاورزی روزی حلالی را از دل خاک بیرون می کشید و همین لقمه حلال موجب پرورش فرزندی همچون غلامرضا شد. در دامن مادر بزرگوار و متدینش نیز الفبای آزادگی و آزادیخواهی را آموخت.

شهید علی احمدی دوران ابتدایی را در یکی از روستاهای مرزی گذراندن. بعد از این مقطع وارد راهنمایی شد و به شهرستان زابل مهاجرت نمود. پس از گذراندن موفقیت آمیز این مقطع و مقطع متوسطه، موفق به اخذ دیپلم گردید.

با شروع انقلاب به طول موثر در جریانات انقلاب شرکت می کرد و با مسافرت هایی که به تهران و مشهد داشت از مسائل کشور کسب اطلاع می نمود. در این خصوص نماینده زابل در مجلس شورای اسلامی می گوید: شهید غلامرضا از سخن گفتن بر علیه شاه از سوی ساواک ممنوع شده بود، با این وجود هراس به دل راه نداد و به تربیت شاگردان متعددی ادامه می داد. برای اولین بار خطریه ای از سوی ساواک به خانه ما آوردند و پس از دومین اخطار، رضا و دوستانش را دستگیر و برای مدت سه روز بازداشت کردند. این مسائل موجب کناره گیری غلامرضا از مبارزات بر علیه نظام ستم شاهی نشد و تا پیروزی انقلاب این مبارزات ادامه یافت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در تشکیل کمیته های محلی نقشی اساسی داشت. با شروع جنگ تحمیلی، غلامرضا حضور در جبهه را برای خود واجب دید و برای اولین بار در سال ۱۳۶۰ برای مبارزه با دژخیمان دون صفت به جبهه کردستان شتافت. او می گفت (نباید بگذاریم ثمره انقلاب که با خون هزاران شهید ارزشمند آبیاری شده است به تباهی کشیده شود).

شهید علی احمدی در سال ۱۳۶۱ برای مبارزه ای مهمتر با دشمنان انقلاب، ضرورت فعالیت فرهنگی و آموزشی را احساس نمود و به آموزش و پرورش می‌پیوندد و مدت ۲ سال در دورترین روستاهای چابهار از جان مایه گذاشت و به تعلیم تربیت نسل انقلاب پرداخت. در تابستان ۱۳۶۴ راهی تجلی گاه عشق و محفل جهادگران می‌شود و به همراه کاروانی به عنوان راننده به جمع جهادگران پیوسته و عازم جبهه می‌شود. در همین زمان در عملیات‌های کربلای یک تا چهار شرکت می‌کند. غلامرضا در این زمینه می‌گفت: (جایی را برگزیده ام که سنگرساز بی سنگر باشم)

در دفترچه خاطرات شهید هنگام اعزام به جبهه آمده است: (سه روز است که در راه زاهدان به آبادان هستیم. در راه مناظر جنگ جلب توجه می‌کند. به شهر آبادان رسیدیم. آبادان منبع درآمد و طلای سیاه و ماده حیاتی دنیا و سرمایه کشور اسلامی مان می‌باشد. چشمم به پالایشگاه آبادان دوخته شد، اشک از چشمانم جاری شد. در آن لحظه با خود یادآور شدم که ای جوانمرد به کجا ره توشه برداشته ای و به کجا می‌شتابی، به سوی کدام دیار، باید انتقام را گرفت. این که خون حسین در رگهایت جاری است.)

در قسمتی دیگر شهید علی احمدی می‌گوید (... و آن زمانی که به سوی فاو حرکت می‌کردیم، خدای من، وقتی داخل قایق نشستیم، با شوخی به دوستانم گفتم: بچه‌ها، آیا نیاز به پاسپورت نداریم. یکی از رزمندگان در جواب گفت، پاسپورت ما سندی است که شهیدان با خون خود امضاء کرده اند. و حالا ما داریم راحت رفت و آمد می‌کنیم. لحظه شیرینی بود ما را به طرف فاو وام‌القصر بردند و در این محور در زیر باران گلوله‌های دشمن با خیال راحت و توکل بر خدا به راهمان ادامه دادیم و در شب سرد به کندن سنگر مشغول شدیم)

سرانجام غلامرضا در تاریخ ۱۳۶۵/۶/۱ برای وداع آخر به زابل می‌آید. او برای وداع و طلب حلالیت آمده بود و هنوز در حالی که مرخصی اش تمام نشده بود به جبهه بازگشت در حالیکه لبخند بر لب و شادی در دل و شوق دیدار معبود او را بی تاب ساخته بود. او خدا را شناخته بود و خدا نیز بنده خالص خویش را به سوی خود خواند. در یکی از شبهای فاو در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۲۳ رضا به دعوت معبودش لبیک می‌گوید و به سوی او می‌شتابد. در این زمان چادر سیاه شب بر او غم خوار بود، حمله اش زمین خونین و سرد، عروزش اسلحه و نقل حمله شهادتش خاکهایی بود که در اثر ترکشهای خمپاره بر سروروی مهربانش ریخته شد.

* گلچینی از وصیتنامه شهید علی احمدی *

بسم الله الرحمن الرحيم

پدر و مادر عزیز و گرامی، سلام عرض می‌کنم و امیدوارم که لطف خداوند شامل حالم بشود و همچنان مورد عفو و بخشش شما عزیزان قرار بگیرم و در این لحظات آخر عمر عاجزانه طلب بخشش از شما بزرگواران دارم. خدمت برادران و خواهرانم سلام نموده و امیدوارم مرا حلال کنید. برادران عزیز سعی کنید جای خالی مرا در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل پر کنید و مبدا تحت تاثیر حرفهای مردم قرار بگیرید که همانا خداوند ناظر بر اعمال ماست. شما را به برپاداشتن نماز و روزه و احکام الهی سفارش می‌کنم، زیرا آنچه ما را موفق و پیروز می‌دارد اسلام است و خدا. مردان خدا پرده پندار دریدند.

روحش شاد



جهاوگر شهید عباسعلی محمدان

شهید عباسعلی محمدان در سال ۱۳۴۶ در خانواده مذهبی دیده بر جهان گشود. دوران ابتدائی و راهنمایی را با نمرات خوب و موفقیت پشت سرگذاشته و وارد دبیرستان شهید طباطبائی شد. از خصوصیات شهید می‌توان به علاقه شدید او به مسجد و حضور در آن اشاره کرد. محمدان می‌دانست که به فرموده حضرت امام (ره) مساجد سنگرند و این سنگرها را نباید خالی گذاشت. او در ایام الله محرم و اعیاد و مراسم مذهبی در مسجد محله حضور فعال یافته و به برگزاری بهتر این مراسم‌ها کمک می‌کرد.

در ایام بازگشت حضرت امام (ره) به میهن اسلامی با توجه به علاقه ای که به حضرت امام داشتند مدت ۲۰ روز در تهران حضور یافته و از نزدیک شاهد ورود امام به میهن بود و در همین زمان با تجاری که از حضور مردم در صحنه انقلاب کسب نمود به بسیج و سازماندهی نیروهای مسجد محله خود پرداخت و در صحنه‌های گوناگون بایاری آنها توانست با توطئه‌های بیگانگان مقابله نماید. از نظر اخلاقی رفتاری شایسته داشت به طوریکه همه فامیل، دوستان و آشنایان ارتباط را او را ارج می‌نهادند. از سوی دیگر لحظه ای از فکر انقلاب و محرومان غافل نبود و در راه به ثمر رساندن انقلاب و محرومیت زدایی از هیچ چیز دریغ نمی‌کرد.

پس از فرمان حضرت امام (ره) مبنی بر حضور فعال نیروهای مردمی در جبهه و جنگ، شهید محمدان نیز مانند بسیاری از جوانان میهن اسلامی مان حضور در جبهه را بر خود فرض دید و به همین جهت مدرسه و درس را رها و از طریق بسیج سپاه پاسداران راهی جبهه شد.

در مراحل بعدی از طریق پشتیبانی جنگ سازندگی به جبهه‌های نور علیه ظلمت عزیمت کرد تا در کنار سایر هم‌زمان جهادگرس به دفاع از آب و خاک وطن اسلامی مان پردازد. و در همین زمان بود که روح بی قرار او تاب نیاورده و در تاریخ ۱۳۶۳/۷/۱۲ در جبهه سرپل ذهاب به آرزوی دیرینه خود نائل شده و به ملکوت اعلی می‌پیوندد.

✽ گلچینی از وصیتنامه شهید محمدان ✽

بعد از حمد و ستایش خدای عزوجل و درود بی پایان به روان پاک نبی اکرم (ص) و جانشینان پاک آن بزرگوار، از آنجایی که وصیت نامه یکی از ضروریات بعد از فوت هر کسی می باشد. بر خود لازم دانستم که چند کلمه به عنوان وصیت نامه به تحریر برسانم.

ایده من این است که بر هر فردی لازم است که پیروی از خط امام خمینی (ره) نموده و راه شهداء را ادامه بدهد که خدای نخواستہ خون پاک شهداء پایمال نگردد. که همه در پیشگاه خدا مسئول خواهند بود.

جبهه های جنگ را خالی نگذارید و تا نابودی کفر دست از جنگ نکشید. من در راه خدا قدم برداشتم، به راهی می روم که انبیاء و اولیای خدا رفته اند. اگر شهید شدم برای من گریه نکنید، بلکه امام را دعا کنید که عمرش طولانی و انقلاب و انقلاب حضرت مهدی (عج) متصل شود. روحش شاد



جماکر شهید الله بخش ایرنگانی

شهید الله بخش ستاره ای بود که عاشقانه جهت رسیدن به حقیقت و در راه اعتلای حق جان خود را در طبق اخلاص گذاشت.

الله بخش در خانواده ای مذهبی در روستای ایرندگان خاش بدنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش به اتمام رساند و علی رغم فقر مالی و مشکلات اقتصادی خانواده، به دلیل علاقه زیادی که به فراگیری علم داشت، جهت ادامه تحصیل راهی بمپور از توابع ایرانشهر گردید و دوره تحصیلات دبیرستانی را در رشته کشاورزی با نمرات عالی در این شهر به اتمام رسانید و موفق به اخذ دیپلم گردید.

در زندگی مقید به انجام واجبات و تکالیف دینی بود و همیشه اطرافیانش را به این موارد سفارش می کرد. با وجودی که اهل سنت بود، اما نسبت به برادران شیعه خود با مهربانی برخورد می کرد و نسبت به آنان از هیچ کمکی دریغ نمی کرد و همیشه معتقد بود که برای مقابله با دشمنان اسلام باید با هم متحد باشیم.

همسرش می گوید: او مهربان و با عاطفه و خوش اخلاق بود بطوریکه اخلاق و رفتارش زبانزد دوستان و اقوام و همشهریانش بود. به مطالعه کتبی اسلامی علاقه زیادی داشت و همیشه در آخر نماز برای طول عمرو سلامت امام راحل دعا می کرد.

همزمان با اوج گیری مبارزه علیه حکومت ستمشاهی به همراه دیگر مسلمین این مرز و بوم به نبرد علیه حکومت ستمشاهی پرداخت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خدمت مقدس سربازی رفت و تمامی مدت خدمت خود را در جبهه های نور علیه ظلمت گذراند. او خمت در جبهه های جنگ تحمیلی را مایه افتخار می دانست.

وهمواره از اینکه در جبهه اسلام به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران خدمت می‌کند خوشحال بود.

بعد از اتمام خدمت مقدس سربازی، در جهاد سازندگی شهرستان سراوان مشغول فعالیت گردید تا با خدمت در این نهاد مقدس، به پاسداری از ارزشهای مقدس انقلاب اسلامی بپردازد. در سال ۱۳۶۰ از طریق پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی استان عازم جبهه‌های حق علیه باطل گردید. پس از مدتی که به مبارزه علیه دشمنان اسلام و انقلاب پرداخت، مجروح شد و جهت مداوا به مرخصی آمد. اما از آنجاکه ماندن در جبهه‌های جنگ را سرلوحه امور می‌دانست، با بدنی مجروح اما با روحی استوار و مقاوم مجدداً به جبهه برگشت و به مبارزه علیه دشمن بعثی ادامه داد.

سرانجام این عاشق انقلاب و امام در ماه مبارک رمضان در شانزدهم شهریور ماه سال ۱۳۶۰ با زبان روزه به درجه رفیع شهادت نائل شد و به رضوان خدای تعالی اوج گرفت و به قله‌های فتح و سعادت رسید.

از این شهید بزرگوار یک دختر و یک پسر به یادگار مانده است.

روحش شاد



جهاوگر شهید محمد صدیق جکی زهی

محمد صدیق در خانواده ای مذهبی در شهر کویری سراوان دیده به جهان گشود. از ابتدای نوجوانی همواره در مورد فقرا صحبت می کرد و در آرزوی کمک به آنان بود. انسانی خوش برخورد و مهربان بود و هر کس را در اولین برخورد به خود جلب می کرد. عاطفه و محبتش سبب گردیده بود تا همه دوستش داشته باشند و با وجود سن کمی که داشت، برایش احترام خاصی قائل شوند.

در زمان اوج گیری انقلاب با وجود اینکه نوجوانی پیش نبود بطور شبانه روزی خود را وقف انقلاب کرده بود.

پس از شروع جنگ تحمیلی، از آنجا که می دید دیگر جوانان مسلمان این مرز و بوم از علائق دنیوی و منافع مادی بریده اند و تمام هستی خود را در جبهه های نبرد وقف خدمت به اسلام کرده اند و همه وجودشان را در پیروزی و به ثمر رساندن اهداف انقلاب خلاصه کرده اند، با عشقی که به امام و انقلاب اسلامی داشت با وجود سن کم به همراه یکی از اقوام نزدیکش از طریق جهاد سازندگی سراوان روانه جبهه های حق علیه باطل گردید و عاشقانه به نبرد با دشمن متجاوز پرداخت تا اینکه در جزیره مجنون بر اثر ترکش خمپاره دشمن بعضی به فیض شهادت نائل آمد و با گذشتن از این آزمون الهی، جایگاه خود را در جنت الهی تضمین نمود.

روحش شاد



شہید جدگال در چہارم آبان ماہ سال ۱۳۳۷ در خانوادہ ای محروم و ستم کشیدہ در روستای (گزانی) بلوچستان چشم بہ جہان گشود. از آنجا کہ خانوادہ شہید از عمق جان پایبند بہ اعتقادات و شعائر اسلامی بودند. حیدر نیز از همان دوران کودکی با مسائل اسلامی آشنا شدہ و بہ آن عشق می‌ورزید.

دوران کودکی شہید همانند دیگر نوباوگان منطقہ محروم سیستان و بلوچستان توأم با کار و محرومیت بود. حیدر در سال ۱۳۴۶ وارد مدرسہ ابتدایی می‌شود. در این دوران با وجود کمی سن از نظر اخلاقی زبانزد دوستان و آشنایان بود.

شہید جدگال در سال ۱۳۶۰ موفق بہ اخذ مدرک دیپلم در رشتہ راہ و ساختمان می‌شود. بعد از این مقطع، او با توجہ بہ اینکہ نسبت بہ انقلاب و مردم محروم منطقہ احساس مسئولیت می‌نمود و اعتقاد داشت کہ از نظام نوپای اسلامی باید با شیوہ‌های مختلف حمایت نمود. بی درنگ بہ خیل جہادگران پیوست. ہدف او این بود کہ از طریق جہاد در ارتباطی مستقیم و مستمر با محرومان قرار گرفتہ و در جہت رفع محرومیت آنها بکوشد.

از شاخص‌های بارز اخلاقی شہید، متانت و مسئولیت شناسی ایشان بود. شہید جدگال نہایت مراقبت را در ارتباط با کار از خود نشان دادہ و لحظہ ای را بہ بطلالت نمی‌گذراند. صدای گرم و برخورد متین او ہموارہ در خاطر کسانی کہ با او ارتباط داشتند باقی خواہد ماند.

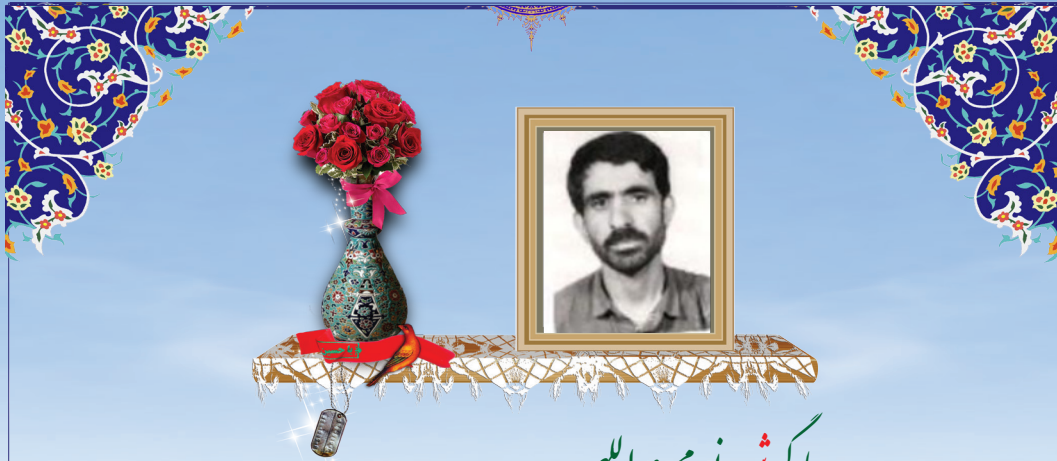
از دیگر خصوصیات اخلاقی شہید جدگال عدم تعصب بیجا نسبت بہ برخی مسائل منطقہ ای بود. در بلوچستان آنروز کمتر کسی بود کہ دچار مسائل طائفہ گری نبودہ باشد. شہید جدگال با طینت پاکی کہ داشت بہ سختی از این جو حاکم بر منطقہ رنج می‌برد و در سراسر عمر خود از ہرگونہ دخالت در این مسائل ساختگی دوری می‌کرد و ہمیشہ سعی در از بین بردن این

خصوصیت‌های نابجا بین مردم داشت.

سرانجام در صبح روز شنبه ۱۳۶۷/۷/۳۰ در حالی که شهید جدگال مشغول آب رسانی به یکی از مناطق محروم استان بود. هدف تیرهای دشمنان اسلام و انقلاب قرار گرفت و در خون خود غوطه ور گردید.

جدگال عاشق انقلاب بود و سر در این راه باخت و سخن عشق نه آن است که آید به زبان، او عاشقی دل‌باخته بود که همچون ذره ای می‌خواست به آفتاب جهان تاب بپیوندد.

روحش شاد



جہادگر شہید نور محمد عبداللہی

شہید عبداللہی در روستای کلانظہور از توابع بخش دلگان ایرانشہر در خانوادہ ای مذہبی بدنیا آمد. بہ علت فقر مالی خانوادہ و فقر فرہنگی منطقہ موفق بہ تحصیل نگردید و از این روز در کار کشاورزی و دامداری بہ خانوادہ اش کمک می نمود و پس از مدتی در طرح عشایری دلگان استخدام گردید.

از آنجا کہ شہید عبداللہی علاقہ خاصی بہ ادامہ تحصیل داشت، در کلاسہای نہضت سواد آموزی بہ تحصیل پرداخت و با جدیت و پشتکار و علاقہ موفق بہ دریافت مدرک تحصیلی تکمیلی نہضت سواد آموزی گردید.

نور محمد پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جہاد سازندگی، فعالیت در طرح عشایری را رہا نمود و وارد نہاد مقدس جہاد سازندگی شد و با توجہ بہ عشق و علاقہ وافری کہ بہ خدمت در جہاد سازندگی داشت بطور شبانہ روزی خود را وقف خدمت بہ مردم محروم منطقہ و زدودن فقر و محرومیت از این منطقہ نمود.

در سال ۱۳۶۴ در یکی از ماموریتہای شبانہ بدام اشراہ خود فروختہ افتاد و مورد اصابت گلولہ قرار گرفت و مدتی بستری گردید اما از آنجا کہ تمام وجودش را خدمت بہ مردم محروم منطقہ احاطہ کردہ بود، پس از اندکی بہبودی مجدداً همانند سابق، فعالیت خود را از سر گرفت.

تا اینکہ در آخرین ساعات دوازدهم مہر ماہ سال ۶۹ در حین بازگشت از ماموریت ایرانشہر بہ دلگان، در دلگان مورد حملہ و ہجوم اشراہ خود فروختہ و از خدا بی خبر قرار گرفت و بہ شہادت رسید.

روحش شاد



شهید حسین رحمتی در سال ۱۳۵۰ در خانواده ای متدین و مستضعف دیده به جهان گشود. هنگام تولد او، خانواده با مشکلات عدیده مالی مواجه بود و پدرش با زحمات فراوانی مخارج خانواده را تامین می نمود.

هنوز بیشتر از شش ماه از عمر حسین نگذشته بود که پدرش دار فانی را وداع گفت و مسئولیت خانواده بر دوش مادر قرار گرفت. مادر بزرگوار حسین نیز در این مدت با کار در منازل مخارج خانواده را تامین می کرد.

با این وجود، حسین با جدیت و پشتکار فراوان به تحصیل مشغول می شود به طوری که بعد از اندک زمانی به عنوان یکی از شاگردان ممتاز مدرسه شناخته شده و جوایزی را دریافت می نماید. بعد از گذراندن دوران ابتدایی، به جهت کهنه‌ت سن مادر و عدم توانایی ادامه کار ایشان، حسین تحصیل را رها کرده و وارد بازار کار می شود. این در زمانی است که تنها ۱۲ بهار از عمر حسین می گذشت و همسالان او مشغول تحصیل و بازی بودند.

مادر شهید رحمتی در این خصوص می گوید: حسین اصلاً راضی نبود که من دست به کوچکترین کاری بزنم و با تمام مشکلات و کمی سن توانست شب و روز کارگری کند تا یک قطعه زمین در نزدیکی کارخانه نمک بخرد و یک اتاق سه در سه گلی که سقف آن با حصیر پوشیده شده بود درست کند.

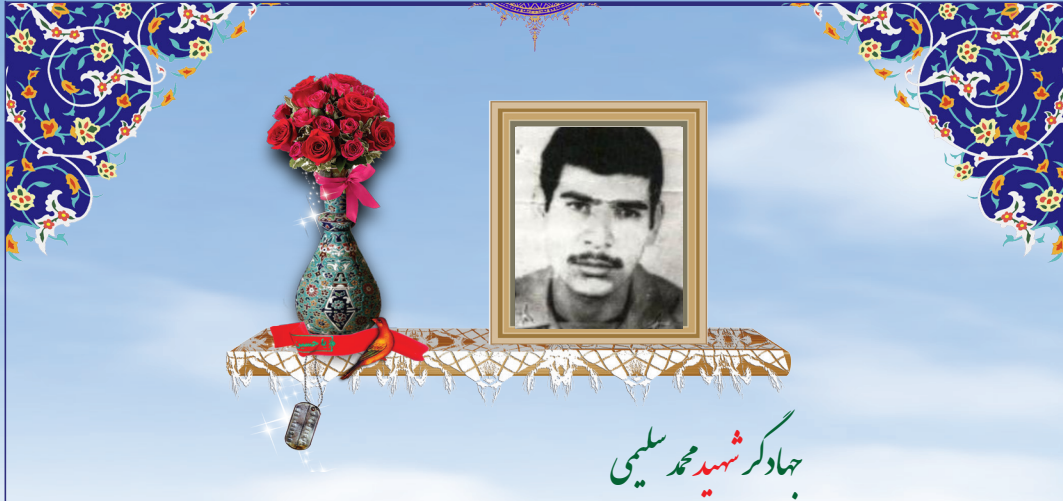
از خصوصیات شهید حسین رحمتی می توان به این نکته اشاره نمود که او تقید عجیبی به انجام فرایض دینی داشت و همیشه نماز را اول وقت می خواند.

شهید رحمتی بعد از فرمایشات حضرت امام (ره) مبنی بر لزوم حضور نیروهای رزمنده در جبهه‌های جنگ حق علیه باطل، جهت پاسخگویی و لبیک به حسین زمان در جهاد سازندگی ثبت نام کرد و از طریق پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی استان سیستان و بلوچستان به جبهه‌های حق اعزام شد تا رزمندگان را در جهاد مقدسشان یاری نماید.

بعد از تمام اولین دوره مأموریت در جبهه، حسین به نزد خانواده، باز می‌گردد و بلافاصله مشغول به کار می‌شود. او هر روز مقداری از درآمد خود را صرف خرید مصالح جهت ساخت یک اتاق می‌کند تا شاید در آینده برای خود و خانواده سرپناهی داشته باشد، اما با فرمایشات تاریخ ساز امام خمینی (ره) مبنی بر اینکه هر کس که میتواند اسلحه بر دوش بگیرد لازم است در جبهه‌ها حضور داشته باشد، حسین مجدداً برای بار دوم با وجود مشکلات مادی و خانوادگی متعدد در تاریخ ۱۳۶۵/۴/۱۲ به جبهه‌های نبرد عزیمت می‌نماید. در زمان اعزام از چهره حسین پیدا بود که این اعزام، اعزام آخر است و وداع حسین آخرین وداع است.

او با همه دنیا وداع نمود و در تاریخ ۱۳۶۵/۴/۱۸ به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

روحش شاد



شهید سلیمی در خانواده ای مذهبی بدنیا آمد و همانند دیگر همسالان خود که در اثر ظلم حکومت ستمشاهی در فقر بسر می بردند دوران کودکی را با کمبودها پشت سر گذاشت. دوران دبستان و راهنمایی را با موفقیت و علاقه سپری کرد اما متأسفانه بدلیل نیاز مالی، ناگزیر به ترک تحصیل و کمک به خانواده در تامین معیشت گردید.

شهید در طول زندگی مقید به انجام تکالیف دینی خود بود و در این خصوص علاقه زیادی به خواندن نماز در اول وقت داشت و همچنین از همین زمان ماه رمضان را روزه می گرفت. قبل از انقلاب با دیگر مردم در تظاهرات و راهپیمایی ها بر علیه حکومت ستمشاهی شرکت می کرد و همانند مردم محروم منطقه به امید به ثمر نشستن نهال انقلاب فعالیت می کرد.

پس از پیروزی انقلاب، با وجود اینکه نوجوانی پیش نبود، به عضویت در بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و به مبارزه با قاچاقچیان که از عوامل به جا مانده از دوران ستمشاهی و عامل محرومیت منطقه بودند. پرداخت و در دفاع از مرزهای کشور لحظه ای از پای نشست.

در سال ۱۳۶۶ ازدواج کرد و در همین سال وارد جهاد سازندگی شد و از آنجا که فردی مذهبی بود، با عشق و علاقه زیادی بطور شبانه روزی به خدمت در این نهاد مقدس پرداخت.

بدلیل آلوده بودن منطقه سیستان به وجود قاچاقچیان از خدا بی خبر، شهید سلیمی در زمان فعالیت در بسیج به مبارزه مسلحانه با این عوامل بجا مانده از حکومت ستمشاهی در منطقه می پرداخت و پس از ورود به جهاد سازندگی با فعالیت در راستای فراهم نمودن امکانات برای مردم منطقه و رفع ظلم از این مردم محروم، به مبارزه خود بر علیه این ایادی ظلم ادامه می داد.

سر انجام در راه خدمت به خدا و مردم، در حین مأموریت بوسیله اشرار خود فروخته به درجه رفیع شهادت نائل آمد و دعوت حق را لبیک گفت. روحش شاد



شہید عبداللہ بقاءئی در خانواده ای محروم و متدین در روستای متسنگ از توابع شهرستان نیکشهر متولد شد. به جهت هوش خوب او، در شش سالگی راہی مدرسہ شد تا در آن بہ آموختن علم و معرفت بپردازد.

عبداللہ دوران ابتدایی را تا سال چہارم در زادگاہش سپری نمود و سپس جہت ادامہ تحصیل روانہ شهرستان نیکشہر شد مقطع راہنمایی و دبیرستان را در این شهرستان طی نمود. با شروع انقلاب، فصلی نو در زندگی شہید بقاءئی آغاز می‌شود. علاقہ وافر او بہ انقلاب اسلامی موجب شدہ بود کہ در فعالیتہای مختلف مرتبط با انقلاب مشارکت داشتہ باشدو در ہمین جہت ہمکاری با بسیج و جہاد سازندگی شهرستان نیکشہر آغاز نمود.

شہید بقاءئی در دہہ فجر ۱۳۶۰ بہ سہ تن از برادران جہادگر جہت برگزاری ہر چہ بہتر مراسم دہہ فجر بہ سوی متسنگ حرکت می‌نماید و پس از انجام مراسم در حین بازگشت، مورد حملہ اشرا ر قرار گرفتہ و توسط این جنایتکاران بہ درجہ رفیع شہادت نائل می‌آیند.

یکی از دوستان شہید بقاءئی می‌گوید: ہنگامی کہ شہید بہ ہمراہ سہ تن از دوستانش با اشرا ر از خدا بی خبر و مزدوران استکبار روبرو می‌شوند. شہید بقاءئی روبہ آنها می‌کند و می‌گوید: ای نامردان، شما ننگ جامعہ بلوچ ہستید، اول مرا بکشید بعد برادران دیگر را تا من شاہد صحنہ و ناظر شہادت برادرانم نباشم.

عبداللہ لب تشنہ ای بود کہ تنہا ساقی شہادت می‌توانست او را سیراب سازد. او عمری را در راہ خدمت بہ محرومان گذرانده بود و خود نیز طعم تلخ محرومیت را چشیدہ و تنہا پاداش در خور و شایستہ برای او شہادت بود.

روحش شاد



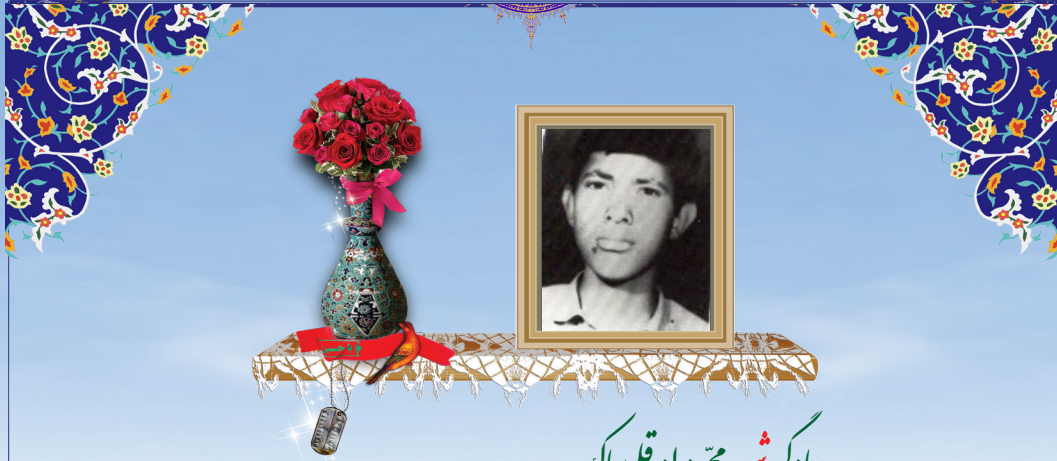
شهید مراد محمد در خانواده ای مذهبی در بخش نیکشهر از توابع شهرستان چابهار بدنیا آمد. تا سن ۱۹ سالگی به همراه پدرش به کشاورزی پرداخت. سپس در سال ۱۳۵۶ جهت گذراندن سربازی، به نیروی هوایی در بندرعباس اعزام گردید و دو سال خدمت خود را در این شهر سپری نمود.

پس از خاتمه سربازی در ابتدای تاسیس جهاد سازندگی در نیکشهر به فعالیت در این نهاد انقلابی مشغول گردید.

به عنوان راننده ماشین های سبک و سنگین کار خود را شروع کرد و در اکثر مأموریت هایی که سپاه پاسداران منطقه جهت دستگیری اشرار خود فروخته انجام می داد، در سمت راننده اعزامی از جهاد به سپاه شرکت می نمود. در تیرماه سال ۱۳۶۶ از طرف جهاد در مأموریتی جهت اولین سرشماری آمار عشایری عازم روستاهای منطقه (بنت) گردید.

پس از دو روز آمارگیری در روستاها و کوه های بنت، به منظور بردن ورقه های آمار به ایرانشهر، در روز جمعه نوزدهم تیرماه عازم ایرانشهر می گردید که در بین راه در جاده تنگه سرخه بدست اشرار مسلح خود فروخته به فیض شهادت نائل آمد و روحش به سوی پروردگارش شتافت تا بر شهادت مظلومانه اش بدست دشمنان کوردل گواهی دهد. شهید مراد محمد از خیل شهدائی بود که خون پاکشان نهال انقلاب اسلامی را سیراب نمود. خون این شهداء بزرگوار از یک سو تداوم انقلاب را بیمه کرد و از سوئی دیگر گواهی بر ناپاکی و رذالت نیروهای ضد انقلاب بود. مراد محمد ها به چه دلیل به شهادت رسیده اند؟ آیا جز آبادسازی و سازندگی میهن اسلامی.

روحش شاد



جہادگر شہید محمد مراد قلی پاک

محروم و مستضعف دیدہ بہ جہان گشود از ہمان دوران کودکی بہ دلیل فقر مالی شدید خانوادہ وارد بازار کار شد تا شاید بتواند گوشہ‌ای از ہزینہ‌ہای خانوادہ را تأمین نماید. با وجود مشکلات مالی تحصیلات راتا مقطع راہنمایی ادامہ داد اما بہ جہت کھولت سن پدر و عدم توانایی مادر مجبور بہ ترک تحصیل گردید. با وجود مشکلات متعدد بہ جہت عشق وافر کہ بہ انقلاب داشت در بسیج محلہ بہ طور فعال حضور داشت و ہم زمان بہ کار اشتغال داشت.

شہید مراد قلی بارہا تقاضای اعزام بہ جہہ را نمودہ بود اما بہ جہت کمی سن با اعزام او بہ جہہ موافقت نمی‌شد تا اینکہ در سن ۱۸ سالگی از سوی ستاد پشتیبانی جنگ جہاد سازندگی استان سیستان و بلوچستان جہت گذراندن یک دورہ آموزش راندگی بلدوزر بہ مشہد مقدس اعزام گردید. محمد پس از گذراندن این دورہ آموزشی بہ جہت رساندن کمک و یاری بہ رزمندگان اسلام بہ جہہ‌ہا شتافت و بہ جمع سنگرسازان بی سنگر پیوست. او در این زمان، در تمام شرایط جنگی آمادہ ایثار و گذشت و در ہنگامہ عملیات جلو تر از نیروہای رزمندہ خط شکن حرکت می‌کرد و مبادرت بہ ایجاد خاکریز می‌نمود.

شہید محمد مراد قلی سرانجام پس از چہارماہ نبرد و بی امان با عوامل استکبار و صدامیان کافر در تاریخ ۱۳۶۶/۵/۱۷ بہ آرزوی دیرینہ اش شہادت رسید و روحش بہ ملکوت اعلیٰ پرواز نمود. روحش شاد



جهاوگر شهید ابراهیم بامری

شهید ابراهیم بامری در سال ۱۳۴۷ در روستای (مگیر) از بخش دلگان در خانواده ای مذهبی و مستضعف دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به پایان برد و پس از این مقطع جهت ادامه تحصیل عازم دهستان شد. شهید با عشق و علاقه و علاقه وافر که به ادامه تحصیل داشت با وجود مشکلات متعدد، در مقطع راهنمایی شروع به تحصیل نمود. پس از انقلاب اسلامی و پایه گذاری نهاد مقدس جهاد سازندگی، شهید ابراهیم بامری نیز به جمع جهادگران می پیوندد. او معتقد بود که بعد از انقلاب مقطعی است که باید همه توان را در راه سازندگی و آبادانی میهن اسلامی به کار گرفت و به همین جهت با عشق و علاقه وافر که به جهاد سازندگی داشت در این نهاد به ارائه خدمت پرداخت و در کمیته فرهنگی مشغول به فعالیت گردید.

ابراهیم عاشق خدمت به محرومان بود و در این راه زحمات و تلاشهای شبانه روزی او زبانزد دوستان و آشنایان می باشد. او محرومیت را اژدهای پلیدی می دانست که در طول ۲۵۰۰ سال ستم شاهی بین توده های مستضعف به رایگان توزیع شده بود و معتقد بود این اژدها را باید از پای در آورد. از سوئی دیگر شهید بامری اشرار و خوانین مزدور و عامل استکبار را موانع سازندگی و محرومیت زدائی دانسته و در ریشه کنی آنها از هیچ کوششی دریغ نمی نمود. در این جهت به عنوان یکی از اعضاء فعال نیروهای عشایر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی عمل می نمود.

این شهید بزرگوار پس از فعالیتهای مستمری که در راه به ثمر رساندن اهداف انقلاب اسلامی داشت در تاریخ ۱۳۶۳/۱/۱۲ مورد تهاجم جیره خواران و مزدوران استکبار جهانی قرار گرفته و به درجه رفیع شهادت نائل آمد. یاد این شهداء بزرگوار که برگردن ما دین عظیمی دارند همواره گرامی باد. ملت ایران به شهداء جاویدی که با فداکاری و نثار خون پاک خویش کشور اسلامی را از دست جنایتکار ستمکاران جهانخوار نجات بخشیده اند. افتخار میکند، رحمت خداوند به روح پاکشان. (امام خمینی ره) روحش شاد



جهادگر شهید محمود بامری

شهید محمود بامری در سال ۱۳۴۴ در خانواده ای محروم در روستای (چاه شور) از توابع بخش بزمان شهرستان ایرانشهر دیده به جهان گشود. مقطع ابتدایی را در دبستان ابوذر چاه شور و مقطع راهنمایی و هنرستان را در شهرستان ایرانشهر گذراند.

از نظر خصوصیات اخلاقی، شهید بامری از طمأنینه خاصی برخوردار بود. به راستی که خداوند سکینه و آرامش خاصی را به شهید اعطاء نموده بود که در مقاطع مختلف زندگی همانند جبل راسخی پابرجا و استوار عمل می نمود.

بعد از شروع جنگ تحمیلی، محمود ضرورت حضور در مناطق عملیاتی را با تمام وجود احساس نمود و به همین جهت سلاح درس را کنار نهاده و سلاح رزم را به دوش گرفت. شهید بامری در دو مرحله به جبهه های حق علیه باطل اعزام گردید.

مرحله اول در سال ۱۳۶۴ به عنوان امدادگر در یکی از گردانهای لشکر ثارالله حضور بهم رسانده و در عملیات پیروزمندانه والفجر هشت شرکت داشت. در همین عملیات بود که محمود مورد اصابت گازهای شیمیایی صدامیان قرار گرفت و مصدوم شد.

در مرحله دوم تقدیر چنین بود که محمود به دیدار پروردگارش شتابد و در جوار او آرامش گیرد. در سال ۱۳۶۵ محمود به همراهی برادرش بختیار بامری که وی نیز هم اکنون از شهدای زنده جنگ و جانباز ۷۰ درصد می باشد در جبهه حاضر می شوند در این زمان محمود در عملیات کربلای پنج شرکت می نماید و در حین عملیات روحش همچون کبوتری سبک بال از قفس تنگ تن رهایی یافته و به لقاء دلدار می شتابد.

محمود و دیگر شهداء بزرگوار جنگ تحمیلی، بلبلان خوش نوایی بودند که همچون ستاره ای درخشان در آسمان ایران اسلامی درخشیدند و مانند بدر منیری راه حقیقت را نمایانند. آنها بهار خرمی را برای ما به ارمغان آوردند و نام نیکوی خویش را در دل تاریخ جاودان ساختند.

روحش شاد



جہادگر شہید رضا ہراتیان فر

متأسفانه به جهت اینکه زندگی نامه شهید بزرگوار هراتیان فر در اختیار ما نبوده است به چاپ وصیتنامه ایشان اکتفا می‌نمائیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كأنهم بنيان مرصوص
با یاد خداوند سبحان تمام موجودات زمین و آسمانها و با درود بر یگانه منجی عالم بشریت امام زمان (عج) کسی که به دستور باری تعالی ظهور می‌کند و با کمک او (الله) و یاران فداکارش با کفار می‌ستیزد و پیکار می‌کند تا سرانجام پس از سالها بی عدالتی و ظلم حکومت واحد خدائی را بر سراسر نقاط جهان مستولی سازد و با درود بر نایب بر حقش امام خمینی که تداوم بخش راه انبیاء و اولیا خداست و برای برقراری اهداف و احکام اسلام می‌کوشد تا مستضعفان جهان را از خدعه و نیرنگ ابرجنایتکاران دنیا آگاه سازد و بدین وسیله مقدمه فرج حضرتش امام زمان (عج) را فراهم سازد.

علت آمدن من به جبهه این بود که بتوانم همانند یکی از رزمندگان اسلام به ندای هل من ناصر ینصرونی امام، رهبر عظیم الشان این انقلاب لبیک گویم و دنباله رو راه شهدای اسلام باشم و مسئولیتی را که در قبال خون شهدا برعهده من است در حد توان انجام دهم، تا مبدا درنزد پروردگار خویش و شهدا در آخرت بی آبرو و پشیمان باشم با روحیه و حالات عرفانی و معنوی رزمندگان آشنا شده و خود را آنگونه بسازم و اگر در این راه (مستقیم) جان بی ارزشم را که خداوند متعال به امانت در اختیارم گذاشته به جان آفرین تقدیم نمودم. بسی جای شکر و رستگاری است. شما هم این جمله را باید در اذهان خود با یاد داشته باشید که در پیشگاه باری تعالی مسئول هستید، ولی بایست از این انقلاب که خونهای هزاران شهید به خون غلتیده است

محافظت کنید و نگذارید کفار بر شما چیره شوند و امام و یارانش تنها بمانند. همیشه باید گوش به فرمان رهبر مستضعفان جهان و دلسوز و یار و غمخوار ستمدیدگان جهان امام خمینی (ره) باشید و رهنمودهای آگاهانه او را سرمشق زندگی خود قرار دهید و از تفرقه و از هم گسیختگی به شدت دوری جوئید زیرا این همان چیزی است که دشمنان اسلام و مسلمین می‌خواهند. وحدت را پیشه خود سازید و با یاد خدا و با به کار بردن دستورات اسلام به راه شهدا ادامه دهید تا بر مزدورانی که قصدشان از بین بردن دین مبین خداست، پیروز شوید.

از شرکت نمودن در برنامه‌های مذهبی از جمله نماز جمعه و جماعات و دعا‌های کمیل و توسل و..... دریغ نورزید و در گسترش آن کوشش نمایید. برای فرج امام زمان (عج) و برای طول عمر امام و پیروزی رزمندگان و برای آمرزش خطاهای حقیر و گنهکار دعا کنید. و در آخر از پدر و مادر عزیز و مهربانم که در تربیت من کوشش و زحمت فراوانی کشیدند. تشکر می‌کنم. باید شما خوشحال باشید و افتخار کنید که فرزندان همانند علی اکبر برای آبیاری و مستحکم تر کردن دین اسلام و برای رضای خدا فدا شد.

روحش شاد

در خاتمه لازم می‌دانم از شهدای گرانقدر و عزیز که در راه انقلاب و اسلام از جان گرانمایه خویش گذشتند اما متأسفانه از آن‌ها اطلاعاتی در دسترس نبود بشرح زیر یاد کنیم و نامشان را گرامی بداریم.

متأسفانه از شهدائی که نام آنها در زیر برده شده است زندگی نامه یا وصیتنامه‌ای در اختیار ما قرار نگرفته است.

شهید محمد علی عرب‌خزانی
شهید حسن زاهدی تبریزی

شهید عباس سلیمی
شهید قاسم رضا زاده

- شهید ابراهیم کیانی قلعه‌نو

تاریخ شهادت ۸۹/۹/۲۴ حادثه ترورستی تا سوعای حسینی چابهار
چه زیباست توکل به خدا کردن و در میان طوفانها با اطمینان قلب پرواز نمودن و در عمق گردابهای خطرناک عاشقانه غوطه خوردن و در معرکه حیات و ممات بی پروا به آغوش شهادت رفتن و در قربانگاه عشق همه وجود خود را به قربانی خدا دادن و از همه چیز خود گذشتن و به آزادی مطلق رسیدن.

چه زیباست در راه معشوق تحمل درد و رنج کردن زیر سنگهای آسیاب حیات خرد شدن در دریای غم فرو رفتن به خاطر حق متهم شدن و نفرین و لعنت شنیدن و از همه جا رانده و از همه کس مطرود شدن.

چه زیباست که به ارزشهای خدایی ملتزم ماندن و به خاطر خدا رنج بردن و به خاطر حق پافشاری کردن و زیان دیدن و از همه چیز خود صرف نظر کردن و فقط و فقط به خدا اندیشیدن و به سوی خدا رفتن.

چه زیباست شمع شدن و سوختن و راه را روشن کردن و کفر و جهل را به مبارزه طلبیدن و هیولای ظلمت را به زانو در آوردن و وجود خود را شرط اساسی برای پیروزی نور بر ظلمت کردن.

چه زیباست که فقط با خدا ماندن و از همه عالم بریدن مطرود همه مردم شدن به کلی تنها ماندن و هیچ پناهگاهی جز خدا نداشتن و به کلی از همه جا و همه کس ناامید شدن و هیچ امیدی و آرزویی و روزنه نوری جز خدا نداشتن.

جهادگر شهید محمد رضایی حادثه تروریستی چابهار

تاریخ شهادت ۸۹/۹/۲۴ چه زیباست مرگ را در آغوش کشیدن و به ملاقات خدا شتافتن و بر همه مظاهر وجود مسلط شدن و بر همه عالم و قوانین دنیا حکومت کردن و جبر تاریخ را به خاک کشیدن و مسیر تاریخ را دگرگون کردن و شیطان قوی پنجه و سخت جان را شکست دادن و زیبایی انسان را در بزرگ ترین تجلی تکاملی خود نشان دادن.

من التبع الهدی